

بنابر اهمیت موضوع و تقاضای بعضی از خوانندگان گرانقدر سایت هر 4 قسمت این مقاله باهم نشر می گردد.
گفتمان

داکتر سید موسی صمیمی

03.10.2011

27. سپتامبر: سالروز هجوم گروه طالبان در کابل، پایتخت افغانستان
- سیر نظام "التقاطی" طالبان از یک نیروی "نظام مند" به یک گروه "اخلالگر" -

1. پیشگفتار

2. "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه یک "نیروی نظام مند تحمیلی"

2.1. تصرف شهر کابل: چرخشی در گسترش قدرت طالبان

2.2. نیاز بیرونی برای یک گروه "نظام مند"

2.3. زیر ساخت نظری نظام التقاطی طالبی

2.3.1. ابعاد دینی گروه طالب

2.3.2. ذهنیت سیاسی گروه طالب

2.4. ساختار قومی طالبان

2.5. تجارب تاریخی عملکردهای طالبان

2.5.1. "قتل پیشگیرانه": عنصری از شالوده اندیشهء سیاسی

2.5.2. تخریب مجسمه های بامیان: "اعتقاد سفت دینی"

2.5.3. "تبعیض جنسی": شیوه فکر سنتی-دیرینه

2.5.4. قلمرو طالبان: "لانه دهشت افگنان بین المللی"

3. تحریک اسلامی طالبان به مثابه "گروه اخلالگر"

3.1. پس منظر عقب نشینی طالبان از کوه پایه های هندوکش

3.1.1. نظام التقاطی طالبی در پیوند ناگسستنی با "القاعده"

3.1.2. سرگیچی گروه طالب تا سرباز گیری دوباره

3.2. ساختار سیاسی-نظامی طالبان با نقش "اخلال گری"

3.3. سیاست تخریب زیر ساختار ها و قتل نیروهای مخالف

3.4. جبران سست شدن تکیه گاه قومی توسط نابسامانی های ساختاری

3.4.1. نیرو های فرار از شیوه دید طالبی

3.4.2. نابسامانی های ساختاری به نفع طالب

4. تمویل پروژه "اخلال گری طالب"

5. "گفتگو با طالبان": راهکار عاری از خرد سیاسی و به دوراز مشارکت ملی

- 5.1. سرزمین کوهپایه های هندوکش: میدان تاخت و تاز همیشگی
- 5.2. "شورای عالی صلح": یک ترکیب ناموزون
- 5.2.1 برنامه شورا صلح: گسترش پایگاه اقتدار کرزی
- 5.2.2 نیاز به سهم گیری نهاد های اجتماعی
- 5.2.3 اولویت های نیرو های بین المللی
- 5.2.4 اعمال گروه طالب منافی اصول جامعه مدنی

نتیجه گیری رویکردها

1. پیشگفتار

پس از حمله دهشت افگانه بر "مرکز جهانی تجارت" در نیویارک و حمله بر وزارت دفاع امریکا در واشنگتن در 11 ام سپتمبر 2001، مبارزه علیه تروریسم بین المللی بمثابه هدف اساسی حکومت امریکا اعلام گردید. از آنجاییکه قلمرو طالبان پایگاه اصلی القاعده، شبکه دهشت افگنی جهانی تشخیص گردید، همچنان نظر به آنکه گروه طالب از تسلیمی اسامه بن لادن، رهبر القاعده به ایالات متحده امریکا سر باز زد، راهکار ضد دهشت افگنی امریکا نخست منجر به دگرگونی های بنیادی در سرزمین هندوکش گردید. موازی به آن، نظر به محتوای "جهان وطنی" دهشت افگنی گروه جهادی، جهانیان و بویژه کشور های همسایه افغانستان در دوراهی قرار گرفتند، بنوعی که این کشور ها می بایست در قبال مبارزه با دهشت افگنی تصمیم بگیرند. درین نوشته نخست نگاهی بر ضربت پذیری امنیتی امریکا انداخته می شود، سپس تاثیرات مبارزه ضد دهشت افگنی امپراتوری امریکا بر افغانستان مورد بحث قرار می گیرد و در اخیر مواضع مختلف و قسماً متضاد کشور های همسایه افغانستان تحت غور قرار میگیرد.

2. حمله دهشت افگانه بر نیویارک و واشنگتن، بیانگر ضربت پذیری امپراتوری امریکا

بنا به تفسیر رسمی حکومت امریکا، 19 تن از دهشت افگنان به تاریخ 11 ام سپتمبر چهار هواپیمای مسافربری امریکا را ربودند. دو هواپیما خود را به "برجهای توآمان"، مرکز تجارت جهانی در نیویارک زدند، سومین هواپیما خود را به پنتاگون یا وزارت دفاع امریکا در واشنگتن متصادم ساخت چهارمین هواپیما در پنسلوانیا سقوط کرد. در نتیجه این حادثه بیش از سه هزار نفر که به 80 کشور و ملیت تعلق داشتند، جان باختند. شب هنگام جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور امریکا از "دفتر بیضوی شکل" در کاخ سفید سخنرانی عاطفی بی عنوانی ملت امریکا ایراد نمود و در آن اظهار داشت که "حملات دهشت افگانه می توانند بنیاد یک ساختمان بزرگ را برکنند اما نمی توانند اصول اساسی امریکا را تکان دهند" بنا به گفته بوش، دشمن تنها امریکا را مورد حمله قرار نداده است، بلکه بر همه انسانهای صلح دوست در جهان حمله نموده است.

حمله دهشت افگانه با این ابعاد تخریبی باورنکردنی اش همچون زخمی بر قلب امپراتوری امریکا بود. هر امریکایی با این حمله خود را شخصاً مورد حمله، مصیبت زده و تحقیر شده احساس می کرد.

قبل از این، حمله ای بر بحریه امریکا در پرل هاربور واقع در جزیره "اوهو" ی هاوایی در 7 ام سپتمبر 1941 توسط نیروهای جاپانی صورت گرفته بود. تخریب بخش بزرگ بحریه پاسفیک امریکا در پرل هاربور، که آغاز جنگ امریکا و جاپان را اعلام نمود، هزاران کیلومتر دورتر از مرکز قدرت امریکا در واشنگتن قرار داشت. این حمله هنگامی صورت گرفت که رسانه های آن زمان نمی توانستند تصاویر دهشت بار حادثه را آنطوری که در "طبقه صفر" در نیویارک اتفاق افتاد، با سرعت پخش نمایند. برعکس آن، در 11 ام سپتمبر 2001 مرکز اقتصادی، سیاسی و ساختارهای نظامی امریکا به شدت تمام مورد حمله قرار گرفتند و آنهم در دورانی که رسانه های گروهی هزارها و ملیون ها خبر و تصویر را در سر تا سر جهان برق آسا پخش مینمایند.

حادثه یازدهم سپتمبر یک بعد تاریخی را نشان می داد، چیزی که بیشتر از یک چالش نظامی برای ابرقدرتی بود که در رقابتهای ایدئولوژیک و نظامی با ابرقدرت شوروی در زمان جنگ سرد، پیروز برآمده بود.

این حمله دهشت افکنانه بیانگر چنان حمله یی بر مجموع امپراتوری امریکا بود که واشنگتن به هیچ صورت نمی توانست هضمش بکند. به پرسش حاد واکنش به این حمله در حکومت امریکا با بسیار عملگرایی پاسخ گفته شد. در درون حکومت امریکا در این مورد مباحثاتی صورت گرفت که با حمایت یک ائتلاف بین المللی در اسرع وقت به همه وسایل دست داشته به این حمله پاسخ گفته شود. کالین پاول وزیر خارجه ایالات متحده امریکا برای ایجاد یک ائتلاف بین المللی می بایست نگرانیهای متحدان، مقاومت های بنیادی سایر حلقه های فرهنگی و آشفته گی های کشور های همجوار افغانستان را رفع میکرد.

میزان قهار تخریباتی که در نتیجه این حمله در امریکا به وجود آمد، منجر به چنان تاثیرات تکانه دهنده یی شد که به هیچ صورت نمی توانست محدود به کشور "امکانات نامحدود" بماند. همبستگی عام کشورهای غربی با ایالات متحده امریکا که در چهارچوب "ائتلاف بین المللی ضد دهشت افگنی" ابراز شد و به صورت خاص "همبستگی نامحدود" ی که توسط گیر هارد شرویدر، صدراعظم آن وقت آلمان اعلام گردید، به هیچ صورت صرفاً یک ژست سیاسی متحدان در برابر امریکا نبود. آنها نیز خطر بالقوه یی را که از جانب جهادی های سلفی، "انترناسیونالیستهای اسلامگرای" سنخ جدید، شهرهای بزرگ اروپا را تهدید می کند، در نظر آوردند. جورج دبلیو بوش نیز شخصاً اصولاً بر کسب همبستگی اروپائیان مطمئن بود. با وجود آنهم برخلاف امریکائیان، اروپائیان پیوسته اذعان نموده بودند که دهشت افگنی یک محصول پیچیده وضع اجتماعی و اقتصادی است و دهشت افگنی را نمی توان تنها از طریق نظامی از میان برد.

3. تاثیر حملات دهشت افکنانه در امریکا بر سر زمین هندوکش

حملات دهشت افکنانه در 11 ام سپتمبر 2001 در نیویارک و واشنگتن، از بسیاری جهات صحنه سیاسی را در جامعه بین المللی و در نتیجه آن انکشافات سیاسی و نظامی را در افغانستان تغییر داد. همکاری همه جانبه شبه نظامیان طالب در افغانستان با شبکه دهشت افگنی "القاعده" منجر به آن گردید که ساختار نظامی ملیشه های طالبان و مخفی گاههای القاعده در کشور هندوکش هدف جنگ بین المللی علیه دهشت افگنی قرار گیرند.

حملات هوایی گسترده ائتلاف نظامی برای مبارزه علیه دهشت افگنی زیر فرماندهی ایالات متحده آمریکا در افغانستان، از نگاه تاثیر جانی سیاسی اش یک تحول بنیادی را در تاریخ درد آلود این کشور به وجود آورد. با بیرون راندن واحدهای ملیشه های طالب از شهرهای بزرگ و ورود نیروهای "اتحاد شمال" شرایط مساعدی برای شکل گیری یک دولت چندین قومی در افغانستان به وجود آمد.

جورج دبلیو بوش رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا به تاریخ 20 ام سپتمبر در برابر کنگره آمریکا، شبکه القاعده را به مثابه یک سازمان تروریستی و اسامه بن لادن را به مثابه طراح و آمر اصلی آن معرفی نمود.

در یک چشم بهم زدن، همینکه دهشت القاعده کابوسی برای امریکائیان می گردد و بدین ترتیب مایه ترس و انزجار غربیان می شود، افغانستان بار دیگر در افکار عامه جهان مطرح می گردد. از آنجایی که بوش تنها طراح ادعا شده "دهشت افگنی بین المللی" نه، بلکه کسانی را هم که به آنها پناه داده بودند، مسئول این حادثه معرفی کرد، سرنوشت سیاسی طالبان را نیز رقم زد. البته امریکائیان شتابزده و ناسنجیده حمله نکردند. تا هفتم ماه اکتوبر آنها 26 روز ضرورت داشتند تا هواپیماهای نظامی ایالات متحده را علیه زیرساخت های نظامی القاعده و ملیشه های طالبان جا به جا سازند. ایالات متحده آمریکا برای آن به این زمان نیاز داشت که در بدو امر یک ائتلاف بین المللی را علیه دهشت افگنی به وجود آورد. در این ائتلاف می بایست در این برهه ی زمانی بخشی از کشتی های جنگی ایالات متحده آمریکا از شرق آسیا به بحر هند، در جنوب پاکستان منتقل می گردید.

گفته می شود که در بدو امر حکومت آمریکا کوشش نمود تا به کمک جنرال پرویز مشرف فرمانروای نظامی پاکستان، ملامحمد عمر، رهبر طالبان را به این ترغیب نماید تا اسامه بن لادن را به آن کشور تسلیم دهد. به تاریخ 20 ام سپتمبر در کابل "شورای علمای اسلامی" که مشتمل از 1000 نفر بود، تسلیم دهی اسامه بن لادن را به آمریکا رد نموده، اما اعلام نمود که اسامه بن لادن می تواند "داوطلبانه" افغانستان را ترک بگوید.

حملات انبوه نیروهای هوایی ایالات متحده آمریکا در بخشهای مختلف افغانستان به این منجر شد که ملیشه های طالبان از شهرهای مهم افغانستان بزودی عقب نشینی نمایند. اعضای القاعده در مجموع به مقاومت شدیدی دست زدند. پایتخت کشور درست در 13 ام نومبر سقوط کرد.

تصرف کابل بدون تردید یک پیروزی نظامی بزرگ بود که "اتحاد شمال" بدون بمباردمان هنگفت امریکاییان نمی توانست چنان دراماتیک بدان نایل آید. با تصرف پایتخت تنها یک پیروزی نظامی نه، بلکه یک تحول عمیق پس از دو دهه جنگ داخلی خونین در سرزمین هندوکش رونما گردید: پیروزی نظامی - قطع نظر از اینکه توسط کدام جناح مورد منازعه به دست آمده است - هنگامی پا می گیرد، که با یک راه حل سیاسی همراه باشد، که در آن مشارکت نمایندگان سیاسی همه اقوام تضمین شده و شمولیت همه اقوام افغانستان در حکومت مرکزی ممکن گردد. جامعه بین المللی این را قبول کرده است که برای با ثبات گرداندن ساختارهای جدید، تدابیر امنیتی و حمایت اقتصادی لازم است. برای یافتن قاعده یی جهت یک راه حل سیاسی در مذاکرات پترزبرگ، در جوار شهر بن جمهوری فدرالی

المان تحت سرپرستی ملل متحد تلاش به عمل آمد. با توافقات بن در دسمبر سال 2001 فرآیند صلح دموکراتیک در افغانستان آغاز گردید.

4. یازدهم سپتمبر و کشورهای همسایه

پس از حمله تروریستی یازدهم سپتمبر در نیویارک، مبارزه علیه تروریسم بین المللی هدف اساسی جورج دبلیو بوش رئیس جمهور ایالات متحده امریکا گردید و بدون تردید وی در این راه همبستگی اساسی جهان غرب را به دست آورد. آنچه موجب در دسر حکومت ایالات متحده امریکا می گردید، مواضع سایر قدرتها و حلقه های فرهنگی بود.

4.1 مواضع کشورهای عربی دچار مخصصه

شعار اصلی حکومت ایالات متحده امریکا که می بایست کشورها در برابر آن موضع گیری نمایند این بود که آیا از جنگ ضد ترور بدون تردید حمایت می کنند و یا اینکه از واکنش نظامی شدید ایالات متحده امریکا فاصله می گیرند. این امر متوجه حلقه های فرهنگی عربی - اسلامی نیز بود. پیام روشن و واکنش آشکارتر بود: بسیاری از خودکامگان کشورهای عربی و دول اسلامی از یک اقدام شدید حمایت کردند. لکن آنان در عین زمان هشدار دادند که "دهشت افگنی" با "اسلام" یکی پنداشته نشود. ایشان از این ناحیه ابراز تشویش میکردند که عملیات نظامی درازمدت ایالات متحده امریکا با توجه به سرنوشت نامعلوم فلسطینی ها، مواضع مزمن ضد امریکایی را در منطقه دوباره مشتعل نسازد. هرچند اوضاع واقعی، حریر پوشان محافظه کار منطقه خلیج را در یک تتگنا قرار داده بود، دیگر پنهان نبود که یک تعداد افراط گرایان منطقه خلیج در کنار اسامه بن لادن در افغانستان فعال بودند. نکته دیگر آنکه این امیران شیخ نشین برای جلوگیری از اعمال تروریستی در کشورهای خودشان، اسامه بن لادن را با حمایت های پولی سخاوتمندانه تضمین کرده بودند. بنابر این خطر آن وجود داشت که با سرکوب شبکه تروریستی در سرزمین هندوکش، افراط گرایان دوباره برگردند و احتمالاً در کشورهای شان فعال گردند.

4.2 کشورهای روسیه، چین و هند: موافقت کوتاه مدت بنابر الزامات ستراتیژیک

با توجه به اینکه قلمرو طالبان در افغانستان به مثابه کارزار اصلی برای یک حمله نظامی مطرح بود، می بایست روسیه، هند و چین در بین دو اردوگاه با هدفهای مختلف تصمیم می گرفتند. اینها از حمله نظامی ایالات متحده امریکا علیه دهشت افگنان، به خاطر آنکه خودشان بتوانند جنگ شان را بر ضد آنچه "جدایی طلبان" می خواندند، مشروعیت دهند، دفاع می نمودند. اما در عین زمان از این آگاه بودند که عملیات درازمدت نظامی ایالات متحده امریکا در افغانستان موجب توسعه ساحه قدرت امپراتوری امریکا و در نتیجه تعارض اجتناب ناپذیر با منافع آنها می گردد. آنها در مورد همکاری با ائتلاف بین المللی علیه دهشت افگنی به ترتیبی تصمیم گرفتند که عجالتاً به نیاز کوتاه مدت در برابر الزامات دراز مدت ستراتیژیکی اولویت قابل شوند.

4.3 جمهوری های آسیای میانه: فرصت تازه برای رهایی از خطر بنیادگرایی

در جمهوری های آسیای میانه که مانند گذشته ها ساختارهای خود کامه (اتوکرات) پر قدرت بودند، با دو چشم داشت به حمله احتمالی ایالات متحده امریکا علیه زیرساختهای ملیشه های طالبان و متحدان آنها در افغانستان برخورد می نمودند: از یک طرف آنها پس از گسستن از روسیه امکان این را در نظر می آوردند که از طریق یک افغانستان آرام با یک هزینه مناسب، راهی برای صدور مواد خام شان از طریق جنوب به سوی غرب بیابند و بدین ترتیب بتوانند از ساختارهای وابسته مربوط به دوران امپراتوری شوروی رها گردند. از جانب دیگر، خودکامگان این منطقه این امکان را در نظر می آوردند که با حمایت بین المللی خطر حملات دهشت افگنان را از افغانستان جلوگیری نموده و در نتیجه بتوانند با دهشت افگنان اسلامگرا در درون کشورهای شان به طور موثری مبارزه نمایند. با وجود آن، درین ارزیابی سیاسی دغدغه فکری ازین ناحیه عرض اندام مینمود، که در صورت ثبات یک نظام مردم سالار در سرزمین هندو کش نور آزادی خواهی بر فراز کشور های نو ظهور ماورالنهر شتافته و کاخ های کرسی نشینان اقتدار گرای این کشور ها را با چالش های سیاسی مواجه خواهد کرد.

4.4. جمهوری اسلامی ایران: پیچیدگی سیاسی ناشی از تضاد دو دشمن

مواضع ایران پیچیده بود، این نه صرفاً به خاطر مبارزه قدرت در درون این کشور بود، بلکه از یکسو از بین رفتن ممکن ملیشه های سنی متعصب طالب که به کشور همسایه ایران به چشم دشمن می نگریستند، با علایق و منافع سیاسی و استراتژیک ایران همخوان بود. از جانب دیگر حضور نظامی ایالات متحده امریکا به مثابه دشمن اصلی در کشور هندوکش، علیه اصول جمهوری اسلامی ایران قرار داشت. بنابر این یک خطر بلافصل علیه ایران وجود داشت. این خطر در کنار سایر مسائل در این بافت محسوس بود که ایالات متحده امریکا ایران را بخشی از "محور شر" خوانده بود. با این همه در فرجام تهران موضع همراهانه و عملگرایانه اتخاذ نمود، دندان روی جگر گذاشته و عملیات نظامی ایالات متحده امریکا را در کشور همسایه افغانستان تحمل نمود.

4.5. پاکستان: بازنده بازی سیاسی با نیرنگ تازه

از آنجایی که ذهنیت شبه نظامیان طالب مخلوق سحرهء پاکستان بود و اینکه از کنترل این کشور خارج شده بود، حمله تروریستی در ایالات متحده امریکا، پاکستان را بر سر یک چهار راه انتخاب تاریخی قرار داد. جنرال پرویز مشرف فرمانروای نظامی پاکستان که باری حمایتش را از طالبان، با پشتون تبار بودن آنها توجیه می کرد، زیر فشار مضاعفی قرار گرفته بود. نفوذ عمیق و بی سابقه نیروهای اسلامی در این کشور تهدید به یک آزمایش قدرت، مانند منازعه کشمیر می نمود. بنابر این موضع پاکستان در برابر تروریسم بین المللی در مجموع ضد و نقیض و نا مطمئن بود. از جانب دیگر یک امکان تاریخی برای پاکستان دست داده بود تا سیاست افغانستانش را مورد تجدید نظر قرار دهد و با حمایت جامعه بین المللی نیروهای اسلامی درون کشور را بر سر جای شان بنشاند. در فرجام پاکستان در نتیجه فشارهای شدید ایالات متحده امریکا تصمیم گرفت تا با جامعه بین المللی علیه دهشت افگنی و

در نتیجه آن علیه ملیشه های طالب ظاهرا به جنگ برخیزد. ولی اسلام آباد در عین زمان تلاش نمود تا با طرح های تازه و نیرنگ های پیچیده تر از گذشته ها، از مبارزه علیه تروریسم در افغانستان به بهترین وجهه آن بهره برداری سیاسی و اقتصادی نماید.

نتیجه گیری

حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن نخست از همه ضربت پذیری ایالات متحده امریکا را بمثابه کشور پر توانی که از "جنگ سرد" پیروز بر آمده بود، برای جهانیان روشن نمود و باشندگان آن آنکشور را در حیرت فرو برد. جورج بوش بمثابه نماینده "محافظه کاران جدید" که پس از هشت سال حکومت حزب دموکرات (بیل کلنتن) تازه بر سریر قدرت در واشنگتن تکیه زده بود، خطرات واقعی ناشی از دهشت افگنی جهانی را بدون تاخیر با امنیت ملی آنکشور پیوند زد. اداره بوش فرصت را غنیمت شمرده و بر "ستراتژی" قبلا طرح شده "محافظه کاران جدید" صحنه گذاشت. تک روی های نظامی بعدی پنتاگون، بویژه در عراق بیانگر، نمادی از بازنگری آن کشور در پیاده کردن اهداف ستراتژیک اش خوانده میشود.

اما در افغانستان، واشنگتن توانست بزودی، حتی با پشتیبانی کشور های رقیب و خصم، گروه جهادی القاعده را از دامنه های هندوکش براند و همزمان با آن، با روشن شدن محتوای دهشت افگنی گروه طالب، این برادران عقیدتی اسامه بن لادن را نیز مجبور به تخلیه شهر های بزرگ افغانستان نماید. ازین طریق برای افغانها بمثابه محصول جانبی میارزه با دهشت افگنی، زمینه مناسب باز سازی سیاسی و اقتصادی میسر گردید. ولی بازیگران تازه دم نظر به عدم درک حساسیت های سیاسی، فقدان درایت باز سازی، کمبود تفکر ملی و سستی در قبال آرمان مردم سالاری، فرصت تاریخی را از دست دادند. سیاست های نادرست کرسی نشینان در کابل منجر به ظهور یک قشر الیگارشسی سیاسی- مالی گردیده است که از اوضاع حاکم، با وجود فقر گسترده، زیادترین بهره اقتصادی را برده و کشور را هنوز هم بیشتر به قهقرای "اقتدارگرایی دینی" میکشانند.

بخش دوم:

2.5. تجارب تاریخی عمل کردهای طالبان

با وجود تفاوت های سلیقه ای، تضادهای سیاسی و دوگانگی های تفکر اجتماعی، راهبرد سیاسی و جنگی طالبان در ترکیب جزئیات آن مکمل یکدیگر و هدفمند تلقی میگردد. درینجا یک سری از اعمال طالبان به حیث نمونه برای توضیح شیوه عمل کرد آنها تمثیل میگردد.

2.5.1. "قتل پیشگیرانه" به مثابه یک اصل شیوه فکری

یکی از اساسات نظامی-سیاسی گروه طالب را میتوان در اصطلاح "قتل پیشگیرانه" خلاصه نمود. با پیروی ازین اصل بایست "دشمنان بالقوه" قبل از وقوع "جرم" و "حرکت ناپسند" آنها بدون محاکمه و با خونسردی تمام گویا بشکل "وقایوی" به "جزای اعمال ناکرده" خویش رسیده و کشته شوند. "سیاست های زمین سوخته" طالبان که منجر به پاکسازی های فرهنگی، مذهبی و قومی و راندن اقوام غیر پشتون از خانه ها و کاشانه های آبائی آنها ها گردید، بر همین اصل استوار میباشد. "جهاد طالبان" در رابطه با تاثیرات عملی آن چنین شکل میگیرد، که هر مخالف، بالقوه دشمن بوده و بایست جسما محو و نابود گردد. از جمله ناروایی ها و ظلمی که طالبان در نقاط مختلف افغانستان مانند "شمالی" و "یکاولنگ" مرتکب گردیده اند، این اصل طالبی را میتوان با نمونه ای از شهر مزار شریف در سال 1998 بخوبی ترسیم کرد.

پس از آمادگی های گسترده نظامی و بسیج همه جانبه قوای طالبی به شمول "شبه نظامیان پاکستانی" و نیروهای جهادی "سازمان دهشت افکن اسامه بن لادن، بتاريخ هشتم ماه اگست سال 1998 در حدود بیست هزار جنگجوی افراطی طالبان داخل شهر مزار شریف، پایتخت ولایت بلخ گردیدند. ولایت باستانی بلخ تا این زمان با مشکلات زیاد تحت اداره نیرو های "جبهه متحد برای دفاع از افغانستان"، اتحاد متزلزل نیروی های مقاومت ضد طالبی قرار داشت. نظر به گزارشهای شاهدان عینی ملیشه های تا به دندان مسلح طالب، با عصبانیت خاص خویش نخست بر هر جنبیده ای شلیک میکردند: آنها بر علاوه قتل و قتل گروه های مسلح و مقاوم شهر، عابرین خیابان ها، "پسران" کپه گردان" و حتی مواشی را هدف مسلسل های خویش قرار داده و از پا در آوردند. باشندگان شهر سه روز تمام اجازه نداشتند تا به جمع آوری پارچه های اجساد خویشاوندان و دوستان شان بپردازند. جهادی های طالبی پس از آن مشخص به قتل عام کسانی پرداختند، که آنها را هزاره می پنداشتند. به همین ترتیب تعداد زیاد تاجیکها و ازبک ها هم دستخوش قربانی حملات جنگجویان مهاجم در شهر گردیدند.

بنیاد "مرکز تعاون افغانستان" در ماه سپتمبر سال 1998، یعنی یک ماه پس از "قتل عام" مزار شریف به اساس گزارشهای عینی به انتشار شمه ای ازین جنایت ها پرداخته و از جمله از زبان محمد یونس، جوان 22 ساله هزاره چنین مینویسد. "دوازده تن ملیشه بخانه آنها هجوم برده و از مادر او جویای وابستگی قومی او شدند. مادرش گفته است که آنها هزاره هستند و مدتی قبل از کابل فراری مزار شریف شده اند. پس از آن گروه مسلح طالبی دو برادر 12 ساله و 19 ساله او را که در خانه حضور داشتند بیرون کشانیده و در کوچه به ضرب گلوله بقتل رسانیدند. از آنجایی که محمد یونس نامبرده در خانه همسایه پشتون خویش پناه برده بود، از دم تیغ طالبان جان سلامت برده است." (11).

نظر به گزارش "سازمان دیده بان حقوق بشر کشتار های مزار شریف یکی از بدترین فاجعه های بیست سال اخیر در افغانستان میباشد. (12) بهمین منوال سازمان عفو بین المللی گزارش میدهد که پس از ورود در شهر مزار شریف طالبان هزار ها نفر ملکی هزاره تبار را به قتل رساندند. سازمان عفو بین المللی میافزاید که طالبان از بعضی خانه

ها دختران جوان هزاره را بنام "کنیز" با خود گرفته و در عقد نکاح جنگجویان شان در آوردند. (13)

فرمان کشتار های جمعی را در شهر مزار شریف ملا عبدالمنان نیازی، یکی از کادرهای پر ادعای طالبان بر دوش داشت. نیازی که پس از آن به سمت والی طالبان در بلخ اجرای وظیفه میکرد، سیاست "پاکسازی تباری و مذهبی" گروه طالبان را در "خطبه" های که متواتر در مساجد ایراد میکرد، به "مشروعیت دینی" تعبیر خودش آراسته مینمود. وی بدون هر نوع تامل سیاسی و بردباری مذهبی، "هزاره ها" را "کافران" خواند، که قتل ایشان روا میباشد. (14) نیازی به تکرار گفته است که "هزاره ها مسلمان نیستند. ازین جهت باید کشته شوند". (15) نیازی با این تعبیر دینی خویش در مورد هزاره ها تنها نبوده، بلکه درین راستا از پشتیبانی ملا محمد عمر، به مثابه "لوی ملا-ملای بزرگ" و قوماندان اعلائی گروه طالبان برخوردار بود. همزمان با "پیاده کردن سیاست زمین سوخته" در بلخ، ملا عمر در همفکری با "علمای کرام پاکستانی" و هواداران عقیدتی "سلفی" نیز تلاش مینمود تا قتل هزارها تن انسان بی گناه را از طریق "فتوای دینی" توجیه نماید. "ملای بزرگ" که نظر به پایین بودن سطح درک و دانش فاقد صلاحیت فتوا دینی میباشد، در یک فرمان خویش چنین میگوید: "بین شیعه ها و رافضین تفاوت وجود ندارد. ازین نگاه مبارزه علیه آنها فرض میباشد. همچنان در مورد اینکه دختران آنها به مثابه کنیز گرفته شوند، هیچ نوع تشویش دینی وجود ندارد". (16) ملا عمر در مورد اینکه کشتن تاجیک ها و ازبک های که پیروان مذهب حنفی اند و بویژه در شمالی که از سال 1997 باینسو به هزارها تن رسیدند و با توسل به زور از خانه ی شان فرار داده شدند، به شکل عام به جهاد علیه نظام غیر اسلامی برهان الدین ربانی، رئیس دولت اسلامی افغانستان پناه میبرد. ملا های دیوبندی پاکستانی در هر موقع لازم برای بسیج بیشتر "اطفال معصوم" بار بار به نوبه خویش و در هماهنگی با ملای بزرگ فتوای جهاد صادر نموده اند.

قتل عام در مزار شریف از نگاه بعد نظامی آن "انتقام" طالبها از گروههای مقاوم شهر در سال 1997 تلقی میگردد؛ جنرال عبدالرشید دوستم با ملیشه های ازبک خویش در "شورای عالی دفاع از وطن" عضویت داشت. نظر به قتل جنرال رسول پهلوان، برادرش جنرال محمد ملک از دوستم بریده و به اساس وساطت پاکستان با گروه جهادی طالبان همدست شده و زمینه گرفتن ولایت بلخ را برای طالبان آماده ساخت. ولی بعد از اندک تامل و از آنجایی که طالبان به تقسیم قدرت تن در ندادند، ملک دوباره از آنها بریده و در نتیجه طالبان پارچه پارچه شده، یک تعداد زیاد آنها به قتل رسیده و یک تعداد دیگر آنها در کانتینرها بسوی "دشت لیلی" انتقال داده شده و به قتل رسیدند. از آنجاییکه در مقاوت به ویژه هزاره ها تحت قوماندانی "محمد محقق" نقش مهم بازی نموده بودند، اینک با گرفتن دوباره شهر بایست قوای مقاوم، بخصوص هزاره ها به "جزای اعمال خویش" میرسیدند. ولی طالبها به اضافه آنکه به نوبه خویش تعداد زیادی از نیروهای مقاوم را در کانتینرها به "دشت لیلی" انتقال داده و کشتند، به تار و مار کردن ملکی ها، از جمله زنان و اطفال نیز پرداختند.

در رابطه با هجوم طالبها در ولایت بلخ، که با همراهی حلقه های بنیاد گرای پاکستانی و همسویی نیروهای هوادار "وهابیت" بوقوع پیوست، در کشور های ماورای دریای آمو زنگ خطر نفوذ بنیاد گرایی پرخاشگر به صدا درآمد. برعلاوه، از آنجایی که درین فاجعه تاریخی 10 دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی نیز به قتل رسیدند، رابطه طالبان با "جمهوری اسلامی ایران" هنوز تیره تر گردید. با در نظر داشت تمرکز قوای ایرانی در مرزهای افغانستان، قوای دریایی ایالات متحده امریکا در بحر هند در تحرک و آمادگی دیده میشدند. با گرفتن شهر مزارشریف از یک طرف "وهابیت" به شکل خزنه به آسیای مرکزی یک قدم نزدیکتر شد و از طرف دیگر گروه های بنیادگرای پرخاشگر پاکستانی موفق گردیدند، تا خصومت های مذهبی را که در پاکستان بین تشیع و تسنن بشکل مزمن وجود دارد، به خاک افغانستان انتقال دهند.

2.5.2. تخریب مجسمه های بامیان به مثابه نماد "اعتقاد راسخ دینی"

تحریک اسلامی طالبان از یکطرف نظر به شیوه فکری محیط و ماحول اجتماعی خویش، از سوی دیگر نظر به عقاید دینی خویش در قبال آبدات تاریخی سرزمین هندوکش فاقد چنان ذکاوت میباشند که بر آبدات پر بهای دیرینه و تاریخی کشور ارج گذارند. آنها احساس حقارت فرهنگی میکردند و بالأخره در تخاصم خاص تخریبی علیه فرهنگ باستانی کشور قرار گرفتند. زاویه دید فرهنگی آنها در چنبره شیوه دید کهن و روابط اجتماعی دهکده ای محصور بود. ازین جهت آنها به همه چیز، حتی به شهری شدن به مثابه "بدعت" و خطر برای عقاید دینی و شیوه دید روابط اجتماعی خویش میدیدند. رهبران طالب با تکیه به دید عقیدتی و عمل کرد های "وهابیت" بزودی راه بیرون رفت را ازین تنگنای فکری در تخریب همه "آثار غیر اسلامی" تشخیص نمودند. از آنجایی که "خنک بت" و "سرخ بت"، دو نماد همزیستی و سازگاری در بامیان، خود از "شرم و حیا" فرو نریختند، طالبان خواستند با "انفجار و باروت" این بخش از میراث بشریت را از خاطره ها مضمحل سازند.

بروز دوشنبه 26 ماه فبروری سال 2001 ملا عمر با تکیه به امر "غیر اسلامی" در مورد آبدات تاریخی فتوا داد تا همه "بت ها"، از جمله "سلسال و شاه مام" تخریب گردند؛ مجسمه های که از سده پنجم عیسوی باینسو به مثابه میراث فرهنگی و شاهکار هنر مجسمه سازی دوران "گریکو- بودیزم" در وادی بامیان نماد "آرامش و متانت" را تمثیل نموده و از ویرانی گری های خانمانسوز "چنگیزیان" جان سلامت برده بودند. طیب آغا، مسوول دفتر و مشاور ملا عمر این خبر را به اسرع وقت به رسانه های گروهی رساند. بتاريخ دهم ماه مارچ دفتر "ملای بزرگ" بشکل رسمی تایید نمود که کار تخریب همه "آثار غیر اسلامی" و از جمله بت های بامیان، هر یک با ارتفاع 35 و 53 متر، به پایان رسید. درین اعلامیه، قدرت الله جمال، وزیر "فرهنگ" طالبان در کابل در هم سوئی با آغا جان معتصم، نماینده ویژه ملای بزرگ" با اطلاع رساندند، که در مجموع دو هزار و هشت صد بت منهدم گردیدند. (17)

پس از آن ملا عمر نظر باینکه چرا "زودتر" به تخریب "آبادات غیر اسلامی" نپرداخته است، یکصد راس گاو را بشکل کفاره و برای "رضای خدا" ذبح نموده و گوشت آنرا بر مستحقین تقسیم نمود. ملا عمر درین رابطه در یک نشست با برادران دینی پاکستانی خویش، که هرگز در پاکستان به همچو عمل زشت و ناروا دست نزده اند، چنین اظهار خرسندی نمود: "با تخریب بت ها خداوند را خوشنود ساختیم. ازین جهت خداوند سرزمین ما را که از خشک سالی رنج میبرد، با باران پرکت داد." (18)

در قبال این عمل طالبی، جهانیان مبهوت گردیدند. پیروان بودیزم، از جاپان و چین گرفته تا کشور های جنوب شرق و جنوب آسیا متعجب و بهت زده شدند. طالبان در واقع هویت تاریخی کشور باستانی هندوکش را خدشه دار ساخته و در نتیجه مرتکب جنایت بزرگ تاریخی شدند. ملا عمر با این عمل ناشی از جهالت ضربه جبران ناپذیری بر یکی از میراث های بزرگ تاریخی جهان وارد آورد.

2.5.3. تبعیض جنسیتی": شیوه فکری سنتی- دیرینه

پس از تصرف شهر کابل نخستین ضربه بنیاد گرایی طالبی بر حقوق زنها از طریق اعلامیه کابل رادیو که به "رادیوی شریعت" مسمما گردیده بود، وارد گردید. درین اعلامیه به تمام خانم های مشغول در دستگاه حکومت تجویز میشود تا "ارشادات بعدی" در خانه بمانند. علاوه بر آن بایست همه "اناث" چادری بر سر نموده و بدون محرم از خانه بیرون نشوند. (19) باید گفت که در آنزمان تنها در بخش آموزش و پرورش بیش از 60 درصد نیروی کار را خانم ها تشکیل میدادند. همچنان بیشتر از 50 درصد محصلان در دانشگاه کابل متشکل از زنان بودند. (20) محمد اسحاق نظامی، رئیس تازه دم "رادیو شریعت" در رابطه به اشتغال خانم ها در دفاتر دولتی بی پرده و بدون احترام به حرمت ده ها هزار خانم گفت که زن ها را "کمونسیت ها بغرض ارضای جنسی خویش" در دفاتر استخدام نموده اند. (21) با داشتن همچو نظرات، ملا نظامی تنها نبوده بلکه این بینش سیاسی-اجتماعی، بیانگر شیوه فکری طالبی در مورد "تبعیض جنسیتی" یک گروه عقب گرا و غوطه ور در "سنت خود ساخته" قبیلوی و غیر شهری دانسته میشود؛ توجیه مذهبی آن باز هم با تعبیر بنیادگرایی نوع سلفی و اهل حدیث پر خاشگر و عمل کرد های "وهابیت تند خو" در عربستان سعودی هم اهنگ دیده میشود.

مسئولیت "تنبیه زنان" را وزارت "امر به معروف و نهی از منکر" در کابل بدوش داشت. مولوی قلم الدین وزیر این دفتر "تنبیه روانی و انضباطی"، یک سری از "ارشادات" زن ستیز را پخش و پیاده کرد، که ابعاد آن از سنگسار نمودن، حتی زنهاى حامله دار تا "دره زدن" و اذیت های دیگر "غیر انسانی" به شمول "تعرضات جنسی" و منع رفتن به حمام گسترش مییابد. "ارشادات" طالبی، بویژه در مورد زنان نه تنها تمام دست آورد های "حقوق بشر"، بویژه "حقوق بر حق زنها" را لگد مال مینماید بلکه همچو تعبیر سفت مذهبی با "سنت پیغمبر اسلام" و همه تعبیر های اسلام نرمش پذیر معاصر،

بخصوص با ارزشهای اسلام سنتی و مردمی افغانستان امروزی در تناقض قرار میگیرد. درین راستا پیاده کردن هر یک از "ارشادات طالبی" "جنایت کبیره و نابخشودنی تلقی میگردد. سید شمس الدین مجروح، یکی از علمای جدید و وزیر عدلیه سال های 60 در نوشتار خویش در سال 1998 سیاست های طالبان را به نقد گرفته و مینویسد: "چادری در صدر اسلام موجود نبوده است. خانم های پیغمبر اسلام و صحابه دستها و چهره های شان را مخفی نمیکردند." به گفته مجروح "پس از رحلت پیغمبر اسلام مسلمانان به غرض "صلا و مشوره" به نزد عایشه رفته و خانم حضرت پیغمبر بدون آنکه چهره اش را مخفی نماید با آنها صحبت مینمود." (22) درینجا بایست از اثر بخشی ساختار های "پدر سالاری و پسر سالاری" نیز نام برد که در جامعه محافظه کار افغانی هنوز هم بشکل گسترده پابرجا دیده میشود.

2.5.4. قلمرو طالبان: "لانه جهادی ها"، دهشت افگنان بین المللی

ا گرفتن شهر قندهار و گسترش نفوذ بیشتر طالبان در ولایت های دیگر افغانستان، قلمرو گروه طالب آهسته آهسته و بشکل منظم و طرح شده، نظر به یک سری از نکات عقیدتی - سیاسی، به مرکز آموزش دینی پر خاشگر، بسیج کردن نیروهای "جهادی" و جایگاه دید و باز دید اسلام گرایان افراطی مبدل گردید. با پیروی از مدارس دیوبندی پاکستان، بزودی در سرتاسر افغانستان مدارس دینی تاسیس گردیده که تمویل آنها از طریق "پولهای خدا داد" کشور های عربی خلیج و سر پرستی ملا های دیوبندی که درین راه از تجارب کافی برخوردار بودند، صورت می گرفت. اسامه بن لادن و همراهان وی، نخست از پایگاه نظامی خویش در "ریشخور" کابل و پس از آن از "ترنک" واقع در جوار شهر قندهار که اسامه آنرا "دارالاسلام" نامیده بود، در سرتاسر سرزمین هندوکش آموزشگاه های عقیدتی و پایگاه های تربیتی دهشت افگنی تاسیس کرده بود. به مثابه پیرو اسلام ارتودکس نوع سلفی آن، اسامه در قلمرو طالبان احساس آرامش کرده و از آزادی کامل برای طرح و پیاده کردن اعمال دهشت افگنی در سرتاسر جهان برخوردار بود. همچنان نظر به عقد نکاح اجباری با دختران افغانی این "مهمانان ناخوانده"، حیثیت "دامادان طالبان" را کسب نموده به مهمانان دراز مدت و حتا، به گفته رهبران طالب به "صاحب خانه" مبدل گردیدند. سپاه جهادی اسامه بن لادن، که محمد صادق هویدا، یکی از پیروان وی، آنرا به پنج هزار نفر رقم میزند در قلمرو طالبان در امور امنیتی، استخباراتی و قضایی نقش داشت. (23) پس از حملات دهشت افگنی در تانزانیا و کینیا در سال 1998، نظر به مصلحت های سیاسی، بن لادن در قبال نشست های خبری و اعلامیه های مطبوعاتی تا اندازه از خویشتن داری کار گرفته ولی در مورد طرح های دهشت افگنی مانند گذشته ها بکار خویش ادامه داد

در راستای همکاری با "جهادی ها"، رهبری طالبان با حلقه های افراطی کشور های دیگر، از جمله چینستان و کشور های آسیای مرکزی پیوند های نزدیکتر بهم رسانیده، این گروه ها از امتیازات آزادی رفت و آمد و افتخار اشتراک در "جهاد طالبی" برخوردار بودند. درین رابطه نیرو های دهشت افگن پاکستانی با داشتن بیشترین

امتیازات در سطوح بالایی و در کنار رهبران طالبان قرار داشتند. در همسوی عقیدتی و همکاری نظامی و سیاسی با طالبان، یک سری از سازمان های بنیادگرای پاکستانی در کابل و قندهار دفاتر خویش را باز نموده و به گسترش زیربناهای عقیدتی خویش پرداختند. درینجا میتوان یه شکل نمونه از فعالیت های مولانا شاه احمد نورانی (جمعیت العلمای پاکستان)، مولانا فضل الرحمن (جمعیت العلمای اسلامی) و مولانا اعظم طارق (سپاه صحابه) یاد کرد. نظر به انتقاد جهانیان بر حکومت پاکستان، بعضی سازمان های دیگر که دهشت افکن خواند میشدند، مراکز فعالیت خویش را به کلی از پاکستان به افغانستان انتقال دادند. درینجا میتوان به شکل نمونه از مولانا مسعود اظهر (جیش محمد) و مولانا فضل الخلیل (حرکت المجاهدین) نام گرفت.

باینطریق قلمرو طالبان یه پایگاه دهشت افکنی بین المللی مبدل گردید؛ محلی که "جهادی ها" بدون محدودیت های سیاسی و تشکیلاتی به طرح دهشت افکنی پرداخته، نیرو های خویش را آموزش عقیدتی و تربیه بدنی داده و در میدان عمل گسیل نمایند. جبهه جنگ بر ضد نیرو های مقاوم علیه استبداد التقاطی طالبی در درون کشور، بهترین کار زار آزمون برای نیروهای جهادی پنداشته می شد. این نیرو ها، در همسبستگی و هم عقیدتی همدیگر، از "دارالاسلام" به "جهاد" علیه سر زمین های "دارالحرب" و صلیبیون، که بن لادن جهان غرب را به این اسم یاد میکرد، می پرداختند. اعمال دهشت افکنی 11 سپتمبر سال 2001 در نیویارک و واشنگتن، که به قتل بیشتر از سه هزار نفر منجر گردید، ماهیت تخریبی و اهمیت قلمرو طالبی را برای دهشت افکنی جهانی روشن نمود. ولی پیامد این اعمال دهشت افکنی، اگر از یک طرف به عقب نشینی سازمان القاعده انجامید از طرف دیگر منجر به آن گردید که دامن استبداد قرون وسطایی نوع طالبی از سر زمین هندوکش عجالتا چیده شود. در نتیجه قیادت التقاطی طالبی به مثابه یک گروه "نظام مند تحمیلی بیرونی" خاتمه پیدا نموده و مرحله تازه ایجاد گردید؛ مرحله که در آن طالبان به مثابه گروه "اخلال گر"، با ویژه گی های خودش از مدت ده سال باینسو به "جهادی ها"، دهشت افکن های حرفوی نوع سلفی تبدیل گردیده اند و در نتیجه، با وجود تفاوت های سلیقه ی و محلی، بخش مهم این "جهادی های" بین المللی گردیده اند.

بخش سوم

3. "تحریک اسلامی طالبان" به مثابه "گروه اخلال گر"

3.1. پس منظر عقب نشینی طالبان از کوه پایه های هندوکش

3.1.1 نظام التقاطی طالبی در پیوند ناگسستنی با "القاعده"

همنوايي عقیدتی و هم نظری سیاسی بین گروه طالب و القاعده بیانگر هم سنگر بودن دو گروه دهشت افکن با زیر ساخت های سلفی می باشد، که با وجود تفاوتهای جزئی در

راستای همکاری های گسترده عملی در ابعاد مختلف مکمل یک دیگر خوانده میشوند. بکاربرد قلمرو گروه طالب برای اهداف دهشت افگنی جهانی منجر به آن گردید که گروه القاعده از یکطرف به آسانی به بسیج سراسری، آموزش نظری و تربیه عملی هواداران خویش به شکل موثر پردازد. از سوی دیگر اسامه بن لادن موفق گردد تا با کمال خون سردی حملات دهشت افگنی را در کشور های دیگر از قندهار طرح و عملی نماید. طالبان به نوبه خویش از پشتیبانی گسترده نظامی و دهشت افگنی گروه جهادی القاعده در جهت سرکوبی نیرو های مقاومت ضد طالبی در سر زمین هندوکش برخوردار بودند. ولی زمانیکه حاکمیت جابرانه طالبی و برادران دینی آنها با حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن (بتاریخ 11 سپتمبر سال 2001) به "رعب و دهشت" جهانی مبدل گردید، کاسه صبر جهان غرب در مورد طالبان به سر آمد. خطرات ناشی از دهشت افگنی القاعده در قلمرو طالبان، اداره جورج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا را مجبور نمود تا مبارزه علیه "دهشت افگنی بین المللی" را در سرخط مبارزه سیاسی- نظامی خویش قرار دهد.

جورج بوش بتاریخ بیستم سپتمبر همان سال در بیانیه خویش در "کانگرس" آن کشور از اسامه بن لادن به مثابه "عامل اصلی دهشت افگنی جهانی" یاد نمود. بوش افزود که "رهبری القاعده در افغانستان از نفوذ زیاد برخوردار بوده و از رژیم طالبان پشتیبانی مینماید." باینترتیب نه تنها بن لادن دشمن شماره یک امریکا محسوب میشود، بلکه هر نیروی که به این دهشت افگن بین المللی "پناه" بدهد، درین قطار جای میگیرد. (24) پس از آنکه ملا عمر چندین مرتبه درخواست امریکا مبنی بر تسلیمی بن لادن به آن کشور را رد نمود، سرگذشت رژیم طالبی برای نخستین بار نیز با خطر جدی مواجه گردید. چنانکه قبل از حادثه 11 سپتمبر، سیاست "زمین سوخته طالبان" در افغانستان برای امریکا و 48 کشوری که در مبارزه نظامی علیه دهشت افگنی: در افغانستان اشتراک کردند، زمینه تشویش و نگرانی قابل لمسی را ایجاد نکرده بود؛ چون حدس زده می شد که با "نظام مندی طالبی" اهداف ثبات سیاسی در منطقه و ازین طریق اهداف راهبردی غرب گویا بر آورده میشوند.

نخست از همه غرب، با در نظر داشت اهداف راهبردی خویش به رژیم طالبی از دریچه سیاسی پاکستان میدید. باین ترتیب "جهان بینی طالبی" در زمره آن گروه های بنیادگرا شمرده میشد که مانند رژیم "وهابیت" در عربستان سعودی در رابطه با غرب "گوش شنوا" داشته و در نتیجه "نرمش پذیر" و بدور از خطرات آنی سیاسی- نظامی پنداشته میشدند. ولی با وجود تلاش های متواتر اسلام آباد، که به مثابه "سخن گو و حافظ منافع طالبی" در سطح بین المللی عمل میکرد، "رژیم طالبی در کابل در کنار پاکستان تنها توسط دو کشور دیگر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی برسمیت شناخته شده بود؛ کشور سعودی بعدتر، نظر به اختلاف نظر پیرامون حضور بن لادن در قندهار، برسمیت شناختن نظام طالبی را به تعلیق در آورد. گروه های بنیادگرای عربی، در همسری های راهبردی و رقابت های مذهبی با جمهوری اسلامی ایران از طریق اسلام آباد و همچنان بغرض اغوای غرب با بکاربرد "حواله سنتی" و خودداری از حواله

بانکی، در راه استحکام رژیم طالبی زیاد تلاش مینمودند. علاوه بر آن کشور های عربی خلیج با تحکیم نظام طالبی در افغانستان، برای بیرون رفت نیرو های "دهشت مشرب" عربی و دوری از شیوه زندگی تجمل پرستی شیخ نشینان، بمثابة دریچه ای باز مینگریستند. آگاهان سیاسی غرب "حملات دهشت افگنی" که در قلمرو طالبان طرح میگردد، کماکان مانند گذشته ها متمرکز بر کشورهای پیرامونی و همجوار روسیه دیده و حملات آنها را علیه منافع غرب به مثابه "مانور های زود گذر" و "مهار پذیر" میخواندند.

ازین نگاه برای غرب به سرکردگی امریکا پرسش "تغییر رژیم طالبی" هیچ گاهی مطرح نگردید. پس از آنکه امریکا، به ویژه از طریق پاکستان با خواست خویش در قبال تسلیمی بن لادن به سنگ خارا دندان زده و با بازتاب کامل منفی ملا عمر رو برو گردید، بجز مداخله نظامی برای امریکا گزینه دیگری باقی نماند. ملا عمر هیچوقت همگام بودن و همسوی خویش با بن لادن را پنهان نکرده است. از آنجایی که بن لادن به امیرالمومنین طالبان بیعت کرده بود، ملا عمر، بر اضافه "حرمت مهمانداری دنیوی" حفاظت بن لادن را "وجیه دینی" خویش نیز میدانست. درین راستا وی میگوید "ما برای اسامه بن لادن افغانستان را قربانی خواهیم کرد، ولی او را تسلیم نخواهیم کرد". ملا عمر می افزاید "قسمت زیاد سرزمین (افغانستان) توسط روسها (شوروی ها) تخریب گردید. بخش های دیگری هم از طریق زور آزمایی های بعدی با خاک یکسان شد. چیزی که هنوز هم باقی مانده است، من قربانی اسامه بن لادن مینمایم." (25)

3.1.2. سرگیچی گروه طالب تا سرباز گیری دوباره

3.1.2.1. نقش سیاست دو بعدی پاکستان

پس از حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن، با در نظر داشت مواضع رهبران طالب در قبال عدم تسلیمی بن لادن به ایالات متحد امریکا، "علمای کرام" گروه طالب در یک نشستی باین منظور موضوع را به شخص بن لادن راجع نمودند: اگر شیخ بخواد برضای خودش قلمرو امارت اسلامی را ترک نماید، اختیار کامل دارد. از آنجایی که درین زمان حکومت پاکستان تحت فشار ایالات متحده امریکا قرار گرفته بود، اسلام آباد تلاش مینمود تا هرچه زودتر برادر عقیدتی طالبان به امریکا تسلیم داده شده و در ازای آن رژیم طالبی جان سلامت ببرد. این موقف پاکستان در مرحله نخست با مواضع امریکا در قبال "عدم تغیر رژیم" طالبی همنا بود. جنرال محمود احمد، رئیس استخبارات پاکستان (ISI) نتوانست تا ملا عمر را به بازنگری موقفش در قبال عدم تسلیمی بن لادن وادار نماید. (26)

جنرال محمود احمد در زمان حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن در یک سفر رسمی از آن کشور دیدار نمود. این شخص شماره یک استخبارات پاکستان در کودتای جنرال پرویز مشرف در سال 1999 یکی از مهره های کلیدی شمرد میشد و از اعتبار

خاصی هم در اسلام آباد و هم در واشنگتن برخوردار بود. جنرال محمود احمد در یک دیدار صبحانه با پیتر گروس (Peter Gross) ، نماینده جمهوری خواهان و بوب گراهام (Bob Graham) سناتور دموکرات ها، تلاش مینمود تا آنها را قانع سازد که "رژیم طالبان" در قبال امریکا "موقف دوستانه" داشته و طالبان به مثابه "گرگان وحشی" عمل نکرده و گویا "گوسفندان سر براه" میباشند. با رسیدن خبر حملات دهشت افگانه در حین نشست "صبحانه رسمی" به "خون جگر" تبدیل گردیده و جنرال محمود عصبانیت و قهر مهمانداران خویش را از دست اول با خود به ارمغان گرفت: اسلام آباد باید تصمیم می‌گرفت که یا در کنار "دهشت افگنان" قرار می‌گیرد و یا در جهت مبارزه به آنان با واشنگتن همراهی مینماید. (27)

جنرال محمود احمد، مانند سیاستمداران دیگر پاکستان، مخالف مداخله امریکا در افغانستان بود و میخواست که این موضوع از طریق مذاکرات و توسط وساطت اسلام آباد حل شود. ولی تلاش های یک هیئت بلند پایه پاکستانی تحت رهبری جنرال فیض گیلانی در قندهار و دیدار با ملا عمر به نتیجه مطلوب نرسید. گروه رهبری طالب از یک طرف خواهان "شواهد موثق" در مورد دست داشتن بن لادن در حملات دهشت افگنی گردیده و از طرف دیگر در ازای همچو یک اقدامی خواهان برسمیت شناخته شدن نظام استبدادی خویش از طرف امریکا شد. (28) از دید وزارت خارجه امریکا این تصمیم رهبری طالبی از نگاه سیاسی کوتاه فکری و از نگاه ستراتژیک ساده انگارانه تلقی گردید. ولی واکنش طالبان با آن الگوی تاریخی زمامداران افغانی هم‌آهنگ دیده میشود، که از "برکت" نیروهای خارجی به کرسی رسیده اند. طوریکه تاریخ افغانستان معاصر شهادت میدهد، با وجود "حق شناسی، و وفاداری" به نیروی ولی نعمت خارجی، این کرسی نشینان در صورت خدشه دار شدن منافع شخصی خود شان نافرمانی نموده و به تمرد و سرکشی دست میزنند. ولی روابط ملا عمر با بن لادن ازین توجیه تاریخی عمال اجانب در افغانستان هنوز هم عمیق تر بود. درین میان فشار بر پاکستان هم شدت یافت. زمانیکه اداره جورج بوش، اسلام آباد را در مقابل این گزینه قرار داد، که در صورت مخالفت با مداخله نظامی امریکا، پاکستان توسط بمباران به "عصر حجر" تبدیل خواهد گردید، جنرال پرویز مشرف بر سر "عقل" آمد و توام با آن راهبرد پاکستان، در قبال افغانستان با ناکامی مواجه گردید. (29)) مشرف مینویسد که پاکستان به دلیل نظامی، اقتصادی و اجتماعی توان رویارویی با امریکا را نداشت. در پشت سکه اظهارات جنرال مشرف گویا خوانده میشود که وی با دهشت افگنی جهانی در مخالفت قرار نداشته است، ولی الزامات ساختاری کشورش، وی را با همگامی با امریکا وامیدارد.

ولی اسلام آباد "ورقه پیروزی" را که از طالبان به مثابه ابزار فشار بر حکومت کابل استفاده کند و در عین زمان خود را در جبهه مبارزه علیه "دهشت اگنی بین المللی"، جابزند، هیچوقت از کف رها نکرد. اسلام آباد تلاش مینماید که در یک دور بکلی تازه توسط اعمال فشار بر حکومت کابل و در رقابت با هندوستان و ایران در "بازی بزرگ" در آسیای میانه زیادهترین امتیازات ممکنه را کسب نماید.

3.2.1.2 راهیافت جدید اسلام آباد

اما رهبری طالب ها، نظر به عدم سواد سیاسی، غرق بودن در توهمات دینی و مدهوش از پشتیبانی های بیرونی بنیاد گرایان منطقه مانند یک "طفل بد آموز و ناز پرورده"، حساسیت های غرب و به ویژه امریکا را در قبال خطرات ناشی از دهشت افگنی کم بها داد. از سوی دیگر طالبان هرگز تصور نمی کردند که دامنه حکم روایی استبدادی آنها به مثابه "عناصر بیگانه" و "دور از اصول عقیدتی مردم، در قمار بن لادن از کوهپایه های هندوکش به این سادگی چیده شود. پس از آنکه طالبان در اثر حملات هوایی قوای ائتلاف بین المللی و پیشروی سریع و متداوم قوای "اتحاد شمال" نخست از شمال کشور و پس از آن از کابل و در اخیر از قندهار، پایتخت واقعی امارت اسلامی به عقب نشینی مجبور گردیدند، رهبران طالبان با تمام دارایی های کم و زیاد انباشته شده و ذخایر اسعاری کشور که از بانک مرکزی کابل به یغما برده بودند، رهسپار پاکستان شدند. با وجود طرح های قبلی استخبارات پاکستان برای نقشی که طالبان می بایست در آینده بازی نمایند، مدتی در بین گروه رهبری سراسیمگی و بهت حاکم گردیده و سوال "چه باید کرد"، در حیطه صلاحیت پاکستان با داشتن نقش "مهماندار" این گروه ذخیره و اخلاص گرفت.

از همین نگاه در سال های نخست که طالبان از افغانستان رانده شدند، فقط در چهارچوب لفظی ادعای "برگشت، امارت اسلامی" شنیده می شد و با پشتیبانی استخبارات پاکستان تا سال های 2005 حملات کوچک دهشت افگنی بو قوع می پیوست. اهسته آهسته و با بکاربرد تجارب دهشت افگنی در عراق و انتقال شیوه های انتحاری از طریق همکاری با القاعده و در اخیر نظر به عدم کفایت حکومت حامد کرزی، دید سیاسی- نظامی طالبان قوام گرفت. حملات تخریبی آنها گسترش یافت، به ترتیبی که حملات طالبی متمرکز گردید بر "ویرانگری" و کشتن نیرو های افغانی و ائتلاف بین المللی. درینجا محتوای گروه طالب با تغییر راهبردی و تاکتیکی نیز دیگر گون گردید، گروه طالب از یک "نیروی نظام مند تحمیلی بیرونی" به یک "گروه اخلاص گر" مبدل گردید. ولی پاکستان باز هم تلاش نموده تا از طریق نیرو های مشخص مثلا استفاده از سیاست نفوذی در حکومت کابل و در صحنه سیاسی افغانستان عمل کرده و همچنان از طریق پاکسازی در صف رهبری طالبان از اشخاص نا خوانده، یک حلقه منز و گوش بفرمان اسلام آباد را به سرکار نگهدارد.

3.2. ساختار سیاسی-نظامی طالبان به مثابه "گروه اخلاص گر"

با در نظر داشت دگرگونی اوضاع و مطابق به ستراتیژی جدید استخبارات پاکستان، کادر های مهم طالبان در "شورا رهبری" با هم گرد آمده، که در محراق آن باز هم به شکل نام نهاد و نظر به مصلحت های سیاسی ملا عمر قرار گرفت. شورای رهبری در ابتدا متشکل از 16 عضو بوده که در طول زمان، یا آگاهانه باساز سیاست از قبل سنجیده شده تصفیه گردیده و یا قسما قریبانی تصادفات شد، تصور میشود که در سال 2011 تعداد این شورا دست کم به 12 عضو بالغ گردد. این شورا تحت مراقبت شدید

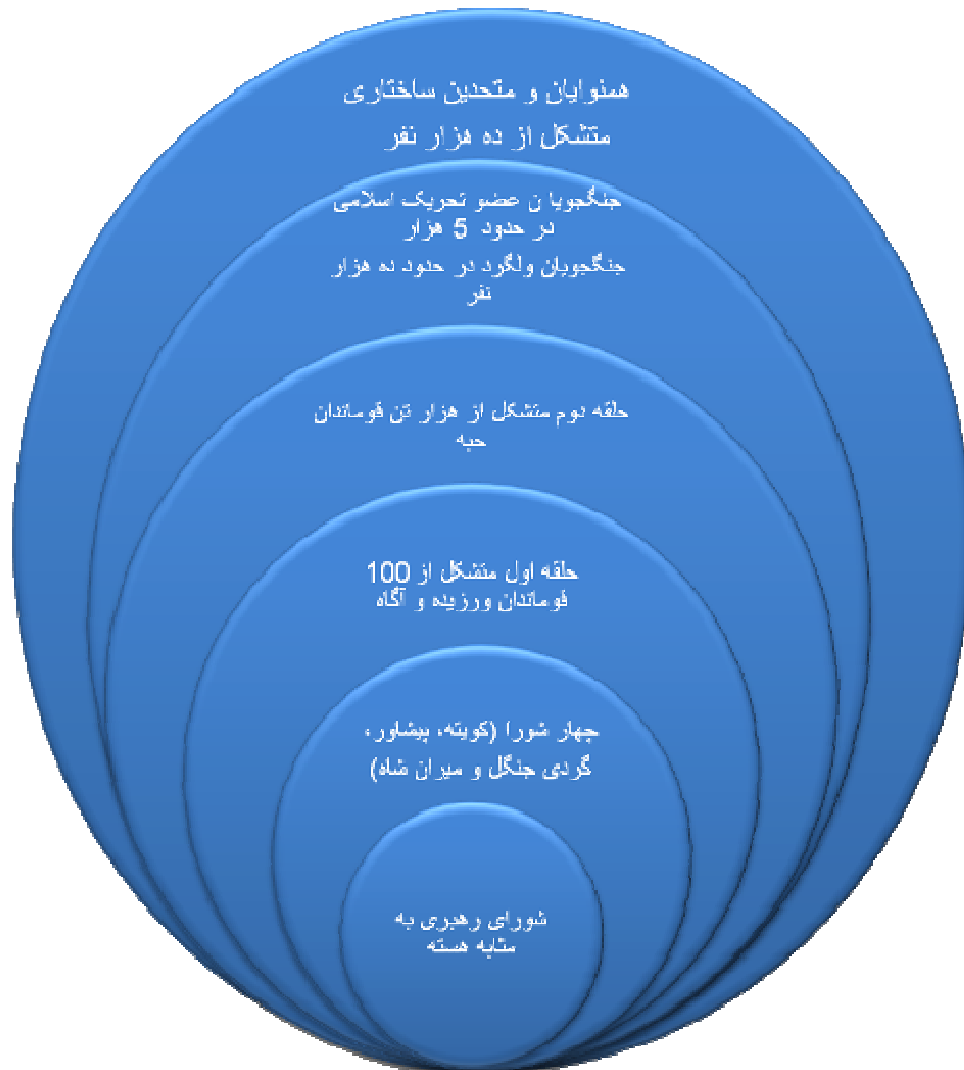
استخبارات پاکستان قرار دارد و هر نوع تماس با آن ممنوع می‌باشد. محل بود و باش این شورا از "پیشین" در صوبه بلوچستان به محل امن و شاید هم به کراچی، شهر بندری آنکشور انتقال داده شده باشد.

این شورا دارای چهار کمیسیون، و چهار شورای محلی می‌باشد. کمیسیون‌ها عبارت‌اند از کمیسیون سیاسی، کمیسیون نظامی، کمیسیون تبلیغات و کمیسیون مالی. شورا‌های محلی، نظر به آنکه در کجا مرکزیت دارند، بنام‌های شورای کوئته، شورای میران‌شاه، شورای پشاور و شورای گردی جنگل یاد میشوند.

در اولین دایره گرداگرد این کمیسیون‌ها و شورا‌ها در حدود یک صد تن کادرهای قرار دارند که یک بخش آنرا "اندیوال‌های" دور اول طالبان تشکیل می‌دهد. ولی بخش عمده آن را نیروی جوان می‌سازد که در کوره‌های تربیتی القاعده "صیقل جهادی" گرفته و از آموزش‌های "انتحاری" عراقی برخوردار بوده و مصمم دیده میشوند تا "جهاد تعرضی" را به هر قیمتی که هم باشد، ادامه دهند. برخلاف بخش "اندیوال‌ها"، گروه جوان این حلقه فاقد احترام به ساختار قومی و دهکده‌ای می‌باشد. این گروه، باسناد شیوه فکری القاعده مانند "تحریک طالبان پاکستان" تلاش دارد که ساختارهای عنعنوی محلی را ویران نموده و از طریق "سیاست تخریبی" و حملات انتحاری بر گرده اجتماع سوار شود. این گروه در بخشی از نکات جهادی با "تحریک طالبان پاکستان" اختلاف نظر داشته و با نظر "جهاد دفاعی" برادران پاکستانی خویش هم‌نوا نمی‌باشد. این گروه می‌خواهد که عجلتا همه نیروهای "جهادی" در خدمت "جهاد تعرضی" در خدمت راندن "قوای صلیبی و عمال آنها" از افغانستان باشند. این گروه طالبی مربوط به ملا عمر با گسترش دامنه جهاد در خاک پاکستان مخالفت مینماید. حافظ گل بهادر و ملا نذیر، نماینده گان طالبان در وزیرستان جنوبی بهترین نمونه این گروه شمرده میشوند. از همین نگاه رابطه این گروه با استخبارات نظامی پاکستان حسنه می‌باشد. والی‌های نام نهاد در 24 ولایت افغانستان از همین دایره تعیین می‌گردد.

در دایره دوم در حدود یک‌هزار قوماندان ورزیده قرار دارند، که در جبهات وظایف پیاده کردن طرح‌های تخریبی و حملات انتحاری را بدوش دارند. این کادرها به نوبه خویش در حدود پنج هزار جنگجوی حرفوی سر سپرده و پنج هزار جنگجوی دیگر از نوع "مجاهدین آواره" زیر فرماندهی شان دارند.

پس از این حلقه مجاهدین حرفوی، در حدود ده هزار "هم‌نویان" با طالبان هم‌سنگر می‌باشند. این حلقه به نوبه خویش از حضور طالبان استفاده کرده و در تباری و امتیازات دو جانبه متحدین آنها خوانده میشود. این حلقه شامل این گروه‌ها می‌باشد: سران ناراضی قومی از حکومت کرزی، مافیای قاچاق مواد مخدر، جنایتکاران حرفوی، بخش از صاحبان تصدی‌های امنیتی شخصی، دار و دسته‌های آدم‌ربایان، جاسوسان و همکاران طالبی در نیروهای امنیتی و ادارات دولتی کشور. رخنه کردن گروه طالب در نیروهای امنیتی افغانستان از مشکلات جدی درین کشور شمرده میشود.



3.3. سیاست تخریب زیر ساخت ها و قتل نیروهای مخالف

سیاست جنگی طالبان در مرحله "اخلال گری" از نگاه "راهبردی" بشکل مرکزی و یکدست، از نظر تکنیک بشکل غیر مرکزی و نامتجانس و در سطح اپراتیفی و جبهه‌ای پارچه پارچه و جدا از هم پیاده می‌گردد

پس از یک سری حملات محلی و بدون برنامه موثر بر نیروهای "حافظ صلح" و "ایتلاف بین المللی"، بویژه با بکاربرد تجارب دهشت افگنی در عراق از طریق روابط با "القاعده"، گردانندگان چرخ‌های آشوبگری طالبی در تاکتیک نظامی خویش بازنگری بنیادی کردند. در قدم نخست شیوه جنگی خویش را با اصول جنگهای "چریکی" عیار

نمودند و در حد امکان از رویایی جبهه ای با نیرو های " ائتلاف بین المللی " ابا وزیدند. درین جا باید افزود که "جنگ های چریکی نوع کلاسیک" با حملات دهشت افگنی نوع طالبی دارای تفاوت های اساسی میباشد. جنگ های چریکی نوع کلاسیک بطور کلی متمرکز بر اهداف نظامی دشمن بوده و با پیروی از اساسات "مقررات جنگی" که در آن بر حفظ و صیانت ملکی ها صحنه گذاشته میشود، از کشتن بی گناهان، بویژه زنان و اطفال پرهیز میشود. ازین نگاه حاملین این نوع جنگ ها " شورشیان، متمرذین، طغیان گر، سرکش و یا مقاوم" خوانده میشوند. ولی اگر حامیان جنگ های نوع چریکی برای رسیدن به اهداف خویش به حملات علیه ملکی های غیر مسلح و بی گناه دست بزنند، به آنها به جز از "دهشت افگنان" نمیتوان با اسم دیگری یاد کرد.(30)

علاوه بر آن گروه طالب به پیروی از افکار القاعده و انتقال شیوه های هراس افگنی الزرقاوی(.ابو مصعب الزرقاوی، رهبر سابق القاعده در عراق که پنج سال پیش در حمله آمریکاییها کشته شد..) به افغانستان پابندی خویش را به تعبیر سلفی از حملات انتحاری به اثبات رساند. بتاسی از آنکه "خودکشی در اسلام جایز نیست" ، شیخ یوسف القرضاوی از الازهر میگوید که کشتن بی گناهان در اسلام، یعنی دین حوصله و بردباری، ممنوع است.(31) ولی به تعبیر القاعده که بر فتوی ابن تیمیه استوار میباشد، قتل مسلمین ملکی هم مطابق به سنت پیغمبر اسلام میباشد. گروه طالب درین راه با القاعده و سلفیون هم نظر بوده و کشتن برادران مسلمان را در سرزمین هندوکش روا میدانند.(32)

در زمان مراسم فاتحه احمد ولی کرزی، برادر رئیس جمهور (بتاریخ 14 جولای 2011) شخص انتحاری با انتقال مواد منفجره در دستار خویش در درون مسجد فاتحه خوانی، حکمت الله حکمت، رئیس شورای علمای ولایت قندهار را به قتل رساند. مسوولیت این فاجعه را بلافاصله ذبیح الله مجاهد، که اسمش واقعی اش حاجی اسماعیل بوده و در چمن، شهر مرزی پاکستان با افغانستان فعالیت مینماید، بمثابه سخنگوی گروه طالب بر دوش گرفت.(33) با وقوع این حادثه گروه طالب مرتکب یک جنایت چند بعدی گردید، که هم با ارشادات اسلام و هم با رسوم سنتی افغان ها در تضاد قرار دارد: عمل خشونت بار خودکشی که در اسلام ممنوع است، با عدم حرمت در مسجد- خانه خدا - و تخطی بر عزت دستار، که در محیط افغانی جزء عفت خوانده میشود، در حقیقت طالبان همه هنجارها را پامال می کنند. همچنان شیوه کار طالبان که قوماندانان آنها در زیر چادری خود را مخفی نموده، باینترتیب مواد منفجره را با خود انتقال داده و به اعمال دهشت افگنی دست میزنند، با غیرت و شهادت عنعنوی افغانی در تضاد قرار دارد. زمانی که از زبان امیر کرور و امیر فولاد، شاعران پیشتاز زبان پشتو در وصف شهادت جنگی گفته میشود که در کنار دریای هریوا "دلا و ران از آنها میلرزند"، اشاره به جنگ تن در تن دارند. همچنان فردوسی در حماسه های خویش، در رابطه به جنگ رستم و سهراب دشمن را به جنگ رویاروی دعوت مینماید: " اگر جز بکام من آمد جواب من و گرز و میدان افراسیاب".

با پیروی از تعبیر سلفی، گروه طالب به تخریب زیر ساخت های فرهنگی کشور و کشتار ملکی ها آغاز نموده و این شیوه اعمال ناجایز را به اهداف راهبردی خویش مبدل نمود. در راه پیاده کردن شیوه های دهشت افگنی شخصی بنام هارون، افسر پاکستانی نقش مهم بازی نموده است. هارون از یکطرف از طریق مطالعه تجارب جنگ های ضد امریکایی در هندوچین و انطباق دادن این شیوه جنگی را با حملات انتحاری در خاک عراق "دستور العمل اوپراتیفی" برای گروه جهادی طالب طرح نمود. از طرف دیگر او نظر به روابط عمیق شخصی و حرفوی با حلقه های قوای نظامی پاکستان، در راه امکانات تدارک جنگ افزار ها برای دهشت افگنان طالب قدم های موثر عملی برداشت. (34)

با پیروی ازین بازنگری، فعالیت های بنیاد های خیریه (NGO) به مثابه نمایندگان قوای خارجی مورد حملات گروه بسیج شده تازه قرار گرفتند. قتل ده تن از همکاران بنیاد همکاری بین المللی (International Assistance Mission) در ماه اگست سال 2010 عیسوی در ولایت بدخشان، یکی از نمونه های حملات تخریبی گروه طالب را تمثیل مینماید. مسئولیت این حمله انتحاری را بدون درنگ ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان بدوش گرفت. احمد جاوید 24 ساله، آشپز این بنیاد خیریه و یکی ازین ده تن قربانی به مثابه یگانه نان آور برای همسر و سه طفل خویش روزانه در حدود 20 دالر امریکایی درآمد داشت. همچنان محرم علی، که 51 سال داشت بحیث "موتروان" این بنیاد، قربانی دیگری است که با درآمد 150 دالر در ماه باید زندگی همسر و دو طفل معیوب خویش را تمویل میکرد. (35) بناسی از گزارش ACBAR (Agency Coordination Body for Aid Organisations)، اداره هماهنگ سازی سازمانهای امدادی در افغانستان، قتل و اختطاف همکار های بنیاد های خیریه در طول زمان افزایش نموده است. درینجا میتوان از قتل پنج تن از همکارهای سازمان "San Frontiers" در سال 2004 و چهار تن از همکاران سازمان "International Rescue Committee" در سال 2008 بحیث نمونه های دیگر از جنایات گروه طالب نام گرفت. (36)

باساس گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر (Human Rights watch)، نظر به تخریب بنیاد های آموزشی و تهدید استادان و معلمان مکاتب توسط طالبها در سال 2005 اکثر دختران از آموزش مکاتب محروم گردیده و در حدود 30 در صد ولسوالی های کشور امکانات آموزش بری دختران از بین رفته است. تنها در سال 2005 در حدود 110 حمله تخریبی بر مکاتب و تاسیسات آموزشی کشور بوقوع پیوسته است. (37) حملات تخریبی مکاتب دختران از شیوه فکری "تبعیض جنسیتی" طالبان آب میخورد.

به قتل رساندن ملا های نرمش پذیر که در رویاروی با دید سفت عقیدتی طالبی قرار میگیرند، بیانگر نمونه دیگری از جنایات طالبی تلقی میگردد. از سال 2001 تا 2009 گروه اخلاص گر طالبی تنها 24 تن از اعضای "شورای علمای افغانستان" را بقتل رسانیده است. درین قطار قتل قاری سید احمد، ملای ورزیده قندهاری در اپریل سال 2008 نمونه جانخراشی را از حملات غیر انسانی گروه طالب تمثیل مینماید. (38)

قتل بی امان همکاران دفاتر دولتی، وابستگان تاسیسات امنیتی و روشنفکران انتقادی و ملی نمونه دیگری از جنایات ضد بشری گروه طالب را به نمایش میگذارد. در رابطه با قتل این حلقه، ملا عمر در یک فتوای خویش میگوید که "ما زمین را زیر پای آنها به تنور شعله ور تبدیل خواهیم کرد." درین جا میتوان بشکل نمونه از ستاره اچکزی، خانم مبارز و عضو شورای ولایتی قندهار نام برد که در اپریل سال 2009 در نزدیک خانه اش توسط "موتور سیکل سواران" گروه جهادی طالبی به ضرب گلوله از پا درآمد. درین قطار میتوان از قتل حکیم تنیوال، والی پکتیکا در سپتمبر سال 2006 عیسوی نیز نام گرفت. تنیوال آرمانگرایی خویش را در قبال پایان بخشیدن به "فرهنگ کلشنیکوف" با قیمت جان خود پرداخت. (39). در مقابل توریالی ویسا، والی قندهار میتواند احساس آرامش نماید که در سال 2009 از یک حمله انتحاری طالبان با جراحات کوچک جان سلامت برد. سلسله انتحار زعمای ملکی و نظامی، درین میان از مناطق جنوبی و شرقی کشور حتی به شمال گسترش نموده و نمونه های مشخص این جنایات طالبی را قتل جنرال داود داود، فرمانده زون 303 قوای امنیتی افغانستان در ماه می سال 2011 در تالقان و قتل برهاندین ربانی، رهبر "جمعیت اسلامی" و رییس "شورای عالی صلح" بتاريخ 20 ماه سپتمبر سال تمثیل مینماید.

ولی طالبان به قتل و قتل مخالفین رسمی خویش بسنده نه نموده و تلاش دارند تا از طریق "قصاص" های مسقیم در ملای عام بین مردم ترس و رعب خلق نمایند. در سال 2006 قوماندانان طالب در ولسوالی پنجوابی ولایت قندهار، 26 تن مردم عادی را بجرم همکاری با دولت با خونسردی بیسابقه بقتل رسانیده و اجساد بی سر آنها را برای "عبرت دیگران" به نمایش عام گذاشتند. (40) باساز گزارش دفتر سازمان ملل در افغانستان (UNAMA)، طالبان تنها در نیمه سال 2010 بیشتر از هفتاد در صد در قتل ملکی ها "مخالفین مسلح" دست داشته اند. دفتر سازمان ملل، تعداد این قربانی ها را در شش ماه اول همین سال 3210 تن میگوید باینترتیب 2247 نفر ملکی در ظرف شش ماه سال 2010 قربانی حملات انتحاری گروه اخلاگر شده اند. (41)

3.4. جبران سست شدن تکیه گاه قومی توسط نا بسامانی های ساختاری

پاه به پاه با شکل گیری اوضاع سیاسی کشور از یکسو و افزایش فعالیت های تخریبی گروه طالب از سوی دیگر، در بخش تکیه گاه قومی تحریک اسلامی طالبان دگرگونی های مهم بوقوع پیوسته اند. نخست از همه نظر به یک سری از علل سیاسی- اجتماعی پایگاه قومی طالب که در تمام سطوح بر پشتونها تکیه میزد، آهسته آهسته سست تر گردید. طیف های مختلف پشتون یا از طالبان فاصله گرفته اند و یا دست کم از پشتیبانی علنی آنها دست برداشتند. ولی در عین زمان حملات روز افزون تخریبی، بیانگر گسترش نفوذ گروه طالبان خوانده میشود. اکنون بر این "تضاد" (کاستن پایگاه قومی و گسترش نفوذ) روشنی انداخته شود.

3.4.1. نیرو های فرار از شیوه دید طالبی

1) نقش ریاست جمهوری حامد کرزی

حامد کرزی، رئیس جمهور که نخست یک سیاستمدار "ردیف دوم" خوانده می‌شد، بدون داشتن یک حزب سیاسی و یا گروه مسلح مربوط به خودش و حتی بدون یک برنامه سیاسی برای بازسازی و آشتی ملی کشور، با اساس "توافقات بن" در دسامبر سال 2001 بر اریکه قدرت در کابل تکیه زد. در طول زمان روشن گردید که کرزی بحیث یک پشتون، قومگرا فکر مینماید؛ ظاهراً تواضع و خاکساری می نماید ولی در واقع "اشرافی صفت" میباشد؛ گرچه او بر مبنای مردم سالاری سخن میگوید ولی "عمل گرا" بوده و مانند "سیاستمداران سلف" خویش تنها پابند اصولی میباشد که در خدمت تداوم قدرت سیاسی وی قرار گیرند. با پیروی از همین سیاست عملگرایی، کرزی با دادن امتیازات، از کرسی های بلند به "پشتون ها و بنیادگرا ها" فضایی را ایجاد نمود که بخشی از پشتون ها با خط طالبی بریده و در "جبهه" کرزی جای پای سیاسی پیدا نمودند.

2) احساس رقابت های مثبت حوزه یی

سیاست تخریب زیر ساخت های اقتصادی، صحتی و فرهنگی در مناطق پشتون نشین منجر به آن گردید که بخشی از پشتون ها به این درک سیاسی برسند که در اثر تداوم این سیاست، مناطق پشتون نشین در "رقابت های مسالمت آمیز بازسازی" از مناطق غیر پشتون عقب خواهند ماند. از آنجایی که طالب غیر از آن هم به دنیای خاکی به مثابه "جهان فانی" نگریده و نیازی به بر نامه بازسازی نمی بیند، بنا بر این بخشی از پشتون های روشنفکر از طالبان بر گشتند.

3) فاصله گرفتن از شهرت نامطلوب طالبی

طالبان در دور استیلای قدرت خویش از نگاه فرهنگی عقبگرا، از نگاه درک سیاسی نادان، از نگاه شکل گیری قدرت انحصار گرا و از نگاه دینی متعصب عمل کردند. پس از برقراری حکومت کرزی بخشی از پشتون ها دیگر نمی خواستند که دامن های شان با این لکه های سیاسی - اجتماعی نوع طالبی آلوده باشد.

4) شیوه فکری طالبی در تناقض با "پشتون ولی"

درک طالبها از تصاحب قدرت سیاسی و بکاربرد "شریعت" نوع طالبی با یک سری از اصول "پشتون ولی" به مثابه "قانون عنعنوی" در تضاد قرار گرفته و بویژه به فروپاشی اهرم اجتماعی سنتی منجر شده بود. پس از برقراری حکومت کرزی این قشر اجتماعی که بخصوص در دهات موقف اجتماعی و سیاسی خویش را از دست داده بود، دوبار به اعاده حیثیت و مقام نایل گردیده با درس عبرت ازین تجربه تاریخی از "طالب و طالب گرا ها" فاصله گرفت.

5) اسلام نرمش پذیر افغانی در تضاد با شیوه دید سلفی نوع طالبی

بیرحمی گروه طالب در مقابل ملاحای سنتی و فضلالی که از خط دینی طالبی دیگر پیروی نمی کردند منجر به آن شد که این قشر هنوز هم بیشتر جدی گردیده و از طالب و طالب نماها فاصله گیرد. از آنجایی که این ملاها با نظام عنعنوی و برداشت مردم عوام از اسلام سنتی توأم با تصوف در همآهنگی بسر میبرند، قتل و قتل این قشر را در تضاد با دین نرمش پذیر خویش تعبیر کرده، این اعمال را غیر اسلامی خوانده و عاملین آنرا "وهابی" و "خارجی" گفتند.

6) روشن شدن اینکه طالب ابزار سیاسی پاکستان است

آهسته آهسته این نکته بیشتر از گذشته ها روشن گردید که پاکستان به مخفی گاه های گروه طالب مبدل گردیده و استخبارات این کشور، گروه "مجاهدین تازه دم" را بغرض دهشت افگنی در افغانستان بسیج نموده و از آنها به مثابه ابزار سیاسی برای اهداف خویش استفاده مینماید. درک این موضوع در بین یک تعداد زیادی از هواداران گذشته طالب زنگ خطر را به صدا درآورد. در قبال این موضوع عده ای گویا "استقلال کشور" را به خطر دیده و دیگر حاضر نبودند تا سر نوشت خویش را دوباره به "طالبان پاکستانی" بسپارند.

7). نقش گفتمان مردم سالاری

در اخیر گفتمان دموکراسی در رابطه با قیادت انحصاری طالبان نقش مهم بازی نمود. پس از سه دهه اوضاع متلاطم و نظام های استبدادی، برای یک تعداد زیاد پشتون های روشنفکر، نظام مردم سالاری، که در آن هر فرد باشنده افغانستان به مثابه شهروند عمل نماید، به دید سیاسی مبدل گردید. باین ترتیب این گروه "وراثت تاریخی قدرت سیاسی" را از نگاه تاریخی نا بهنگام خوانده و بدور افگند. ولی عده دیگر، دهشت افگنی طالبی را "مقاومت ملی" خوانده و در پیروی از نظر "سقاوی دوم" باشندگان غیر پشتون را "اجنبی" و مانع رشد و انکشاف ملی کشور میخواند. دراین جدال، نظر "شهروندی" بشکل روز افزون از هواداران بیشتر برخوردار گردیده و در رویاروی با "گذشته گرایان حرفوی" از پشتیبانی گسترده تر برخوردار دیده میشود.

3.4.2 نابسامانی های ساختاری به نفع طالب

گروه طالب به چنان ابزار سیاسی و ستراتیژیک تبدیل گردیده است که جناح های مختلف، چه در درون افغانستان و چه در کشورهای منطقه و جهان، هر یک به نوبه خود جهت پیاده کردن اهداف شان از آن استفاده می کنند. بنابر تجربه تلخ تاریخی و انتباهی که از دوران "نظام مندی" این گروه دارند، در این دورانی که این گروه "التقاطی" نقش "

اخلال گرانه " بازی می کند، مردم در درون افغانستان پشتیبانی قومی را از آنها دریغ می کنند. ولی گروه طالب در مناطق قبایلی پاکستان، بویژه در وزیرستان شمالی و جنوبی با وجود اختلاف نظرها در مورد اولویت های مبارزاتی با "تحریک طالبان پاکستانی" کماکان مانند گذشته ها از حمایت گسترده قومی بر خوردار میباشد. نظر به فقدان یک طرح سیاسی-اجتماعی برای بازسازی کشور در افغانستان میکانزم سیاسی بخصوصی شکل گرفته و منجر به بروز گروه های مختلفی گردیده است که ثبات نسبی سیاسی کشور کوهپایه های هندوکش را با خطرات جدی مواجه نموده است. دامنه گردانندگان پشت پرده ای این میکانزم از گروه های مسلح گرفته تا حلقه های "قطاع الطریق"، مافیای مواد مخدرزو قاچاقبران حرفوی گسترش مییابد. در کنار این گروه دشمنان قسم خورده افغانستان، هستند اشخاص انفرادی و حلقه های کوچک دیگر که از اوضاع بی ثبات کشور بهره برداری کرده و زدرزکنار گروه های متذکرزقرار گرفته اند. در نتیجه هرزودو بخش همگام باهم در جهت برهم زدن ثبات نسبی سیاسی کشور عمل مینمایند.

1) احزاب مسلح سیاسی در خط مبارزات طالبی

نخست از همه در قطار گروه های مسلح میتوان از "حزب اسلامی افغانستان" تحت رهبری گلب الدین حکمتیار نام گرفت؛ گروه افراطی ای که از گذشته ها، نزدیکترین سازمان جهادی با دستگاه استخبارات پاکستان خوانده شده و از همین جهت از بزرگترین بخش کمک ها تسلیحاتی و مالی برخوردار بود. ولی از آنجایی که حکمتیار ماکیاولست، هدف وسیله را توجیه مینماید، با وجود حضور قاضی حسین، امیر جماعت اسلامی پاکستان و جنرال حمید گل، رئیس سابق استخبارات پاکستان در جبهه حزب اسلامی در "محمد آغه" جنوب غرب کابل دو سال تمام کمین گرفت، نتوانست بر "تخت سلطنتی!!!" در کابل تکیه بزند. پس از حملات دهشت افگنی سال 2001 و به کرسی نشستن حامد کرزی، حکمتیار دوباره نظر به خاصیت "انحصار طلبی سیاسی": خویش با فرایند صلح در کشور به مبارزه پرداخت. حکمتیار بسیار آگاهانه در دو جبهه، بخش علنی بنام حزب سیاسی تحت رهبری ارغندیوال و بخش جنگ مسلحانه در شمال شرق کشور بویژه در کنر و ولسوالی امام صاحب ولایت بغلان وارد کار زار گردید. در بخش سیاسی و از طریق سیاست نفوذی، حکمتیار در بخش سیاست علنی از دست آوردهای بزرگ بر خوردار بوده است و کرسی های بلند در کابینه کرزی و همچنان در شورای ملی کشور احراز نموده است. از سوی دیگر نظر به همنوایی های سیاسی با گروه طالب و بنیاد گرایی عقیدتی با شبکه دهشت افگن القاعده، دامن حزب اسلامی در قتل و خونریزی، نه تنها نیرو های خارجی بلکه ملکی های افغانی نیز تا آرنج آغشته میباشد.

در کنار حزب اسلامی حکمتیار میتوان از شبکه دهشت افگن "جلال الدین حقانی" نام گرفت. این شبکه که اکنون تحت فرماندهی سراج الدین حقانی، پسر جلال الدین به ویرانی کشور کمر بسته است، در وزیرستان شمالی پاکستان و در رابطه مستقیم با دستگاه استخبارات آن کشور، فعالیت های تخریبی خویش را به دستور و طرح

استخبارات پاکستانی متوجه تاسیسات هند در افغانستان نموده است. همچنان، شبکه حقانی که بخش از سازمان "حزب اسلامی" مولوی خالص بود که بعد تر، با حفظ تشکیلات خویش، از نگاه عقیدتی در گروه طالبان ادغام گردید، در وزیرستان شمالی از شبکه دهشت افکن القاعده در ازای تهیه اماکن مصوون "ته جایی" گرفته و اطلاعات موثق در اختیار ISI. میگذارد.

جلال الدین حقانی در یک نامه که با اسم "امارت اسلامی افغانستان" در سال 2009 پخش گردیده، برای نخستین بار بر ملا عمر انتقاد کرده و مینویسد که "رهبری شورا امروز بدست کسانی افتاده که بدون اجازه سازمان های استخباراتی خارجی ها قادر بانجام هیچ کاری نیستند" (42) او مینویسد که "بخونهای ما تجارت ها جریان دارد. در عوض پول، برادران ما بر صلیب ها کشانده میشوند" درین رابطه وی به کشته شدن چندین قوماندان گروه جهادی طالب اشاره مینماید: ملا اختر محمد، ملا دادالله، ملا عبدالمنان و ملا سیف الله. (43) حقانی در اخیر مشخصاً از ملا محمد عمر نام گرفته و اضافه مینماید: "اخیراً ما شاهد یک سری اوامر غلط از سوی ملا عمر مجاهد و باجه ی ایشان ملا عزیزالله اسحق زی میباشیم که منجر به از دست دادن اشخاص بر جسته و کارآ مانند بیت الله محسود و ملا منصور دادالله و چندین فرد دیگر شده است." (44)

علاوه بر این دو گروه مسلح، حلقه های دهشت افکن بین المللی از قبیل شبکه القاعده، گروه سلفیون، تحریک طالبان پاکستانی و گروه قاری طاهر یلداش با برنامه های خاص خودشان بطور منظم در افغانستان دست به تخریبات میزنند. شیخ یونس الموریتانی، فرمانده بلند رتبه القاعده مسئول گروه دهشت افکن بین المللی در افغانستان خوانده میشود. (45)

2) باند های مسلح محلی

نظر به انکشاف بخصوص در کشور و حاکمیت "فرهنگ کلشنکف" اکنون بیش از 500 گروه مسلح کوچک و بزرگ وجود دارد و هر یک ازین گروه ها در مناطق نفوذی خویش به فعالیت های بخصوص خود شان مشغول میباشند. این باند های جنایی از طریق سرقت، اختطاف و ایجاد رعب و ترس در بین مردم اعاشه و اباطه مینمایند. این گروه های مسلح از طریق همراهی با باند های قاچاق اسلحه و مواد مخدر و در همکاری نزدیک با گروه طالب به جنایات خویش ادامه میدهند.

3) شیوه کار برخی از شرکت های امنیتی خصوصی

در افغانستان بیش از 50 شرکت خصوصی امنیتی رسماً فعالیت دارند. این شرکت ها در حدود 30 هزار نفر را استخدام نموده و به معاش خور وابسته بخود تبدیل نمود اند. این شرکت های خصوصی در بخش امنیت و حفظ مصئونیت تاسیسات خارجی، بنیادهای خیریه، قوای بین المللی، سفار تخانه ها و نمایندگی های سازمان ملل متحد در افغانستان

فعال میباشند. درآمد سالانه این شرکت ها به صد ها ملیون دالر امریکایی با لغ میگردد. بغرض "بازار یابی" برای خدمات خویش یک تعداد ازین شرکت ها به گروه های مسلح دیگر پول داده تا آنها زمینه نا مطمئنی را خلق نمایند که در نتیجه زمینه رونق تقاضا برای "خدمات امنیتی" این شرکت ها میسر گردد.

4) قرار دادی های استفاده جو

قرار دادی های که در قبال باز سازی زیر ساخت های کشور مشغول اند، حجم داد و گرفت و پایه مفاد خویش را در وابستگی مستقیم با وضع امنیتی کشور میبینند؛ بترتیبی که آنها با افزایش نا امنیتی برای اعمار یک پروژه از قبیل اعمار یک جاده، خواهان پول بیشتر شده و امتیازات بیشتر کسب مینمایند. این موضوع به بهترین وجه آن با مثال های از قراردادی های بازسازی در ولایت قندهار تمثیل میگردد. (46)

5) ملیشه های قومی

در اخیر میتوان از گروه های "اربکی"، ملیشه های قومی و پولیس محلی نام گرفت که با وجود توظیف رسمی آنها که مبارزه با گروه طالب خوانده میشود ولی اکثرا خود این گروه ها به نوبه خویش دست به خرابکاری و مردم آزاری میزنند، به خانه های مردم ریخته و به دختران تجاوز مینمایند.

با وجود شباهت ها و تفاوت های بنیادی بین این گروه های مغل امنیت، که زاده ساختار اجتماعی و سیاسی دوران حاکمیت کرزی میباشند، پیامد اعمال این گروه ها با اهداف گروه اخلاص گر طالب در همسویی قرار میگیرد. از آنجایی که بازیگران پشت پرده گروه طالب هم تلاش دارند تا این گروه اخلاص گر را بزرگتر از حضور سیاسی و اجتماعی آن جلوه دهند، پس اعمال ناروای این حلقه های ناشی از نابسامانی های ساختاری کشور را نیز بنام خویش خاتمه میدهند. درین رابطه حملات انتحاری بر هتل انترکانتی ننتال کابل این مسئله را بخوبی روشن میسازد. بتاریخ 29 جولای سال 2011 هشت دهشت افکن مسلح با واسکتهای انتحاری و سلاح خفیفه بر هتل مذکور واقع در باغ بالا در جوار "قبر پیر بلند" حمله بردند. پس از چند ساعت درگیری بین نیرو های امنیتی و دست کم بیست و یک نفر بقتل رسیدند. (47) ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان بلا درنگ مسئولیت این حمله دهشت افگنی را بنام طالب ها بدوش میگیرد. (48) ولی یک روز بعد نیرو های آیساف (نیروهای بین المللی کمک به حفظ امنیت در افغانستان) در گردیز، اسماعیل جان، یکی از قوماندانان مشهور شبکه دهشت افکن حقانی را بقتل رسانید، شخصی که نه تنها طراح این حملات انتحاری بر هتل انترکانتی ننتال خوانده شده بلکه، طوریکه گفته شده مسایل اکمالات را نیز شبکه حقانی بر دوش داشته است. بر اساس اطلاعاتی که ناتو در دسترس رسانه ها قرار داده، اسماعیل جان در اواخر سال 2010 میلادی از پاکستان به افغانستان آمده و رهبری یک گروه بیست و پنج تا سی و پنج نفری را در مناطق مرزی افغانستان بر عهده گرفت. (49)

بخش چهارم و آخری

4.. تمویل پروژه "اخلال گری"

تمویل فعالیت های تخریبی طالبی چندین بعدی بوده و از چشمه های مختلف غیر مشروع آب میخورد. نخست از همه، همکاری نزدیک گروه طالب با قاچاقبران مواد مخدر، بویژه در حوزه هلمند که بیشتر از 70 درصد مواد مخدر کشور از آنجا تهیه میگردد، مهمترین منبع درآمد طالبان می باشد. طالبان در قدم نخست ده درصد با اسم ذکات از زارعین کوکنار اخذ نموده و با تهیه "بدرقه مسلحانه" با قاچاقبران دست کم ده درصد دیگر در قیمت محلی مواد خام شریک میشوند. با در نظر داشت حجم مواد مخدر در درون کشور که قیمت آن در حدود 900 میلیون دالر امریکایی گفته میشود، سهم طالب درین مبلغ بر 100 میلیون دالر امریکایی. بالغ میگردد. البته قیمت مواد مخدر صادر شده از افغانستان در منطقه سالانه به پنج ملیارد دالر امریکایی میرسد.

در کنار درآمد از منبع قاچاق مواد مخدر حواله های پولی برادران دینی از حوزه خلیج بزرگترین رقم دیگری است که که در خزانه کمیسیون مالی طالبان سرازیر میگردد. درین مورد گل آقا اسحاق زی، رئیس کمیسیون مالی طالبان با امیر عبدالله و نصیر حقانی، دو تن از دستیارانش در قبال جمع آوری پول نقش مهم را ایفا مینمایند. اسحق زی نه تنها سرپرستی مالی را بدوش داشته، بلکه با پشتیبانی دستگاه استخبارات پاکستان پیوسته به کشور های عربی در خلیج فارس و عربستان سعودی سفر نموده و در حلقه های بنیاد گرای آن کشور ها از "اعانه های سرشار دینی" برخوردار میگردد. (50) اسحق زی مسئول جمع آوری ذکات از مناطق زیر نفوذ طالبان بوده و بعضاً با تهدید مستقیم و ایجاد ترس و رعب از اشخاص انفرادی نیز پول میگردد. گل آقا اسحق زی که در قطار طالبان نخستین روز محسوب میشود، از اعتماد زیاد ملا عمر بر خوردار میباشد. امیر عبدالله در زمان حاکمیت التقاطی طالبان بحیث معاون والی ولایت قندهار، در واقع پایتخت طالبان فعالیت داشت. او پس از متواری شدن رهبران طالب، بویژه برای کادر های که مسقیماً مورد تفقد استخبارات پاکستان قرار نگرفتند، امکانات سر پناه و مخفی گاه ها را در شهر های مختلف پاکستان، از جمله در "مهمانخانه" مشهور طالبان در شهر بندری کراچی تهیه دیده است. وی شخصاً بغرض جمع آوری پول و جلب حمایت بیشتر سیاسی به کشور های عربستان سعودی، امارات متحده عربی و کویت هم سفر های نموده است. (51)

بنا بر اظهار ریچارد هولبروک، نماینده سابق ویژه ایالات متحده امریکا برای افغانستان و پاکستان، حجم پولی که طالبان از کشور های خلیج میگیرند بیشتر از درآمد طالبان از مواد مخدر میباشد. (52)

نظر به گزارش جریده *The Times*، هفته نامه پر تیراژ بریتانیایی از سال 2006 تا 2010 میلیون ها دلار امریکایی به نفع دهشت افگنی سران پاکستان و افغانستان شده است. (53) گرچه حکومت عربستان سعودی در کنار قوای بین المللی در افغانستان قرار دارد، ولی گروه های متنفذ و اشخاص انفرادی پاکستانی از پشتیبانی شان در مورد گروه طالب از همکاری پولی خودداری نمی نمایند. نظر به تخمین بخش مالی استخبارات افغانستان، در چهار سال مذکور حدود 920 میلیون پوند انگلیسی وارد افغانستان شده و پس از تسعیر به وزیرستان انتقال داده شده است. البته درینجا سازمان دهشت افگن القاعده نیز مسقیم ذیدخل دیده میشود. در اخیر میتوان از منبع پولی نام برد که از درک گروگان گیری و آدم ربایی سران خزانة طالبان میشود. درین راستا میتوان بشکل نمونه از گروگان گیری دو خبرنگار فرانسوی در سال 2009 یاد آوری نمود. گروه اختطاف گر طالبان این دو خبرنگار را در سال 2011 در بدل بیش از 5 میلیون دلار آزاد نمود. بنابر گزارش های خیری قاری بریال، قوماندان گروه جهادی طالبان در کاپیسا، موفق شده است تا در ازای آزادی دو خبرنگار مذکور، نورالله و عبدالحق، برادران خویش را نیز آزاد نماید. (54)

با در نظر داشت منابع فوق الذکر درآمد سالانه گروه جهادی طالبی پیش از 300 میلیون دلار امریکایی تخمین میشود. در بخش مصرف بودجه طالبان سازمان استخبارات پاکستان نقش مهم بازی نموده، دستبرد زدن و استفاده های شخصی ازین منبع "خداداد" جزء عادت دیرینه نیرو های آغشته پاکستانی در امور افغانی شمرده میشود.

5. گفتگو با طالبان: راهکار عاری از خرد سیاسی و مجزا از مشارکت ملی

5.1. سرزمین هندوکش، "میدان تاخت و تاز ها"

کشمکش های سیاسی غالب بسیار پیچیده و چند بعدی میباشند. آن منازعات سیاسی ای که پیشینه دور و دراز تاریخی دارند و از یکطرف در سطح ملی مطرح شده اند و از سوی دیگر قسماً ریشه های آنها از منابع بیرونی آب میخورند، مشکل افزا تر بوده و داری ساختار های هنوز هم مغلق تری میباشند. این واقعیت در صورتی که طرفین مناقشه به دور از همه معیارهای مدنی و حقوق بشر دست به عمل بزنند و حامیان بیرونی شان با وجود نرمش پذیری های ظاهری، در باطن به تامین خواستهای حد اکثر شان بیاندیشند، راهیافت صلح را به سنگلاخ می کشانند. در زیر همچو شرایط یک "راهیافت صلح آمیز" تنها و تنها زمانی میتواند "پایدار" باشد که چشم انداز آن از مصلحت های زود گذر سیاسی فراتر رود و در آخرین تحلیل به طور "عادلانه" و از طریق مشارکت گسترده و فعال ملی که در برگیرنده "خواست های برحق" همه اطراف ذیدخل باشد، منازعه را حل و فصل کند.

منازعه حاکم در سرزمین کوهپایه های هندوکش با ریشه مزمن تاریخی اش حاوی ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده و ازین جهت به یک معضله بغرنج اجتماعی تبدیل

گردیده است. علاوه بر آن نظر به اهمیت راهبردی افغانستان - این "چهار راه تمدن ها" - ابرقدرت های زمان، در "بازی بزرگ" برای مهار کردن کوه پایه های هندوکش رقابت نموده اند. ولی اکنون پس از 30 سال تداوم کشمکش ها، قدرت های نو پای منطقوی (از جمله ایران، پاکستان، عربستان سعودی، ترکیه، چین و هندوستان) هر یک تلاش دارد تا در جهت پیاده کردن منافع خویش امتیازات بیشتر کسب نماید. با در نظر داشت این نکته که افغانستان گویا به "میدان بزکشی" تبدیل گردیده است، بایسته آنست که کرسی نشینان کابل با پیروی از اصول "خواست های ملی کشور" دست بکار شده و با بکاربرد یک راهیافت مناسب، رقابت های تخریبی بیرونی را به همکاری های سازنده تبدیل کنند. اما در درون کشور، طوریکه انکشاف اوضاع دست کم در سی سال گذشته شهادت میدهد، نظام های اقتدار گرا، ولو که تار و پود شان از هرچه تنیده شده باشد، حامل آن معیار هایی نبوده اند که در چارچوب آن چنان "آشتی ملی و باز سازی" به وجود آید که متضمن آزادی، مردم سالاری و عدالت اجتماعی باشد. با در نظر داشت این نکات عام، اکنون بربرنامه "گفت و گوی" حکومت حامد کرزی، رئیس جمهور افغانستان نظری انتقادی انداخته میشود.

5.2. "شورا عالی صلح"؛ ترکیب نا موزون

5.2.1. بر نامه "شورای عالی صلح": گسترش پایگاه اجتماعی کرزی

حامد کرزی، رئیس جمهور که از گذشته های دور با "برادران طالب" خویش با کرنش خاص خودش کنار آمده است، برای نخستین بار در سال 2007 با صراحت از گروه طالب مجهز با ابزار جنگی و مصمم به مبارزه مسلحانه بمثابه "پسران کشور" یاد نمود. این بازنگری، که در آن "دشمنان خارجی" یکمرتبه به "پسران گمراه داخلی" تبدیل گردیدند، یک گام آگاهانه و محاسبه دقیق سیاسی شخص کرزی و گروه مشاورین پر نفوذ وی در "ارگ شاهی!!!" تلقی میگردد. ازین طریق رئیس جمهور میخواست که در کنار یک سری از تدابیر سیاسی دیگر گام موثری در راه بقای حاکمیت روز افزون اقتدار گرای خویش بر داشته باشد. باساس تصورات کرزی وی با این باز نگری، از یکطرف میتواند دامنه پشتیبانی اجتماعی خویش را گسترده ساخته و در عین زمان به اسلام آباد پیام بفرستد که وی دست کم آماده پذیرش قسمی خواست های کشور همسایه از طریق معاملات سیاسی میباشد. در راه صحنه گذاشتن بر این "شیوه فکری" خویش، کرزی در آوان انتخابات ریاست جمهوری در سال 2009 قول داد تا هرچه زودتر، در صورت انتخاب دوباره وی در کرسی ریاست جمهوری، "جرگه صلح" را دایر نماید. کرزی به این قرار و قول خویش واقعا وفادار باقی ماند. پس از "پیروزی مناقشه انگیز"، وی در جون سال 2010 جرگه بزرگ را دایر نمود. پس از جر و بحث های فرمایشی، جرگه موفق گردید تا تشکیل "شورای عالی صلح" را به تصویب برساند. در صدر این شورا که دارای 68 عضو میباشد، برهان الدین ربانی، امیر "جمعیت اسلامی" و رئیس سابق دولت اسلامی افغانستان جا گرفت. بغرض تعیین چارچوب فعالیت این شورا، کرزی به زودی "بر نامه صلح و آشتی" را طرح نموده و آنرا به تائید "نشست کشورهای عضو

سازمان دفاعی اقیانوس شمالی"، منعقدہ جون همان سال در کابل رساند. به ادامه آن در نشست کشور های عضو ناتو، پیمان دفاعی اطلانتیک شمالی در لیزابون، پایتخت پرتغال در نومبر سال 2010 طرح "گفتگو، کرزی مورد تائید قرار گرفت. در همین نشست تصویب بعمل آمد، تا سال 2014 مسوولیت‌های امنیتی به نیروهای نظامی و امنیتی افغانی انتقال داده شود.

5.2.2. نیاز مبرم به سهم گیری بنیاد های جامعه مدنی

" شورای عالی صلح " از یک طرف نظر به ساختارش و از سوی دیگر بنابر به گنگ بودن اهداف "گفتگو" ها و عدم شناسایی آن بخشی از گروه طالب که می بایست طرف گفتگو باشد، فاقد آن توانایی و آگاهی می باشد که بتواند بدون قربانی کردن " مصالح عالیای کشور" واصل مردم سالاری در محراب " صوابدیده‌های ناسالم سیاسی" ، به یک پیروزی چشمگیر در روند " آشتی ملی" دست یابد.

همانطوریکه خود گروه طالب در مرحله "اخلال گری" به ابزار سیاسی جناح های مختلف درونی و بیرونی کشور مبدل گردیده است، کرسی نشینان کابل ازین گروه به ترتیبی استفاده مینمایند که نظام سیاسی کشور را به شکل روز افزون به طرف بنیادگرایی میکشانند. با وجود استثنائات انگشت شمار، چون "شورای عالی صلح" در ترکیب اعضای خویش یک مجمع از بنیاد گرا های دینی، اقتدارگرا های سنتی و جنگسالاران حرفوی میباشد، خطرات ناشی ازین ترکیب و بویژه در صورت دادن امتیازات بیشتر به گروه طالب، سرزمین هندوکش را از خط مردم سالاری و دست آوردهای نیمه بند آن به انحراف بیشتر سوق خواهد داد.

چون در مسئله "گفتگو با طالب" آینده کشور موضوع بحث می باشد، باید روند این بازی سرنوشت ساز سیاسی را از انحصار گروه های اقتدار گرا بیرون کشید و در ساختار آن هرچه بیشتر نیرو های دموکرات، نهاد های مدنی، هواداران حقوق بشر، نمایندگان نهاد های صنفی و بویژه نمایندگان حقوق زنها بشکل گسترده سهم داشته باشند. ازین طریق شورا بایست صلاحیت داشته باشد تا هر قدم سیاسی را که در راستای "گفتگو" با طالب و دیگر نیرو های نفی کننده مردم سالاری و آزادی بر میدارد، دست کم با معیار های مندرج در قانون اساسی کشور سنجش نماید. تمام کارروایی های شورای عالی صلح باید از شفافیت عام و تام برخوردار باشد.

5.2.3. اولویت های نیرو های بین المللی در راستای "گفتگو"

اینکه حکومت حامد کرزی تلاش میورزد تا از طریق "گفتگو" با طالبان پایگاه اجتماعی خود را گسترش دهد و در نتیجه نظام سیاسی به ثبات نسبی دست یابد، این قدم با اولویت های اهداف کشور های غربی، بویژه ایالات متحده امریکا در همسویی قرار دارد. حملات نیرو های بین المللی تحت فرماندهی امریکا بر پایگاه های شبکه دهشت افکن

القاعده و نیرو های طالب، در قدم نخست از اندیشه "حفظ امنیت ملی" کشور امریکا ناشی میشود. ازین نگاه مسئله "امنیت ملی" که ضربه پذیری آن با حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن هویدا گردید، در صدر اهداف غرب قرار میگیرد. از آنجایی که غرب بین سازمان دهشت افگنی "القاعده" و "تحریک اسلامی طالبان" در رابطه با اهداف حملاتی آنها به غلط تفاوت زیاد قایل میشود، پس غرب از طرق "تطمیع و گفتگو" تلاش مینماید که گروه طالب از القاعده فاصله بگیرد. در نتیجه چنین میشود که گویا خواستهای طالبی مبنی بر خروج قوای بین المللی و شرکت طالبان در حکومت مرکزی و در اخیر خواست طالبان مبنی بر "جاری ساختن شرعیت غرای محمدی"، آنهم به تعبیر نوع طالبی آن به ثبات نظام سیاسی کشور بیانجامد. در نتیجه "ثبات سیاسی" بحیث نسخه بیرون رفت از بحران افاده میگردد. در اخیر، از نگاه چشم انداز سیاسی امریکا گویا اهداف راهبردی غرب نیز تامین میگردد. اینکه درین روند ارزش های مردم سالاری، و آزادی های بر حق شهروندان این کشور پایمال میگردد، حایز اهمیت زیاد پنداشته نشده و در قطار دوم قرار میگیرد. طراحان سیاست خارجی امریکا، در داد و گرفت های سیاسی با گروه طالب از سه پیش شرط نام میبرند: پذیرش قانون اساسی افغانستان، دوری جستن از امر مبارزه مسلحانه و فاصله گرفتن از سازمان دهشت افگن القاعده. طالبان، نظر به بافت سیاسی-دینی خویش هنوز هم، حاضر به پذیرش این نکات نیستند. با وجود دشواری ها و خالیگاه های حقوقی، در قانون اساسی افغانستان موضوع مردم سالاری، آزادی های فردی و حقوق مساوی زن و مرد مطرح است، این امر با برداشت دینی- سیاسی طالب در تضاد اساسی قرار دارد. اشتباه بنیادی غرب درین نکته نهفته است، که غرب به گروه جهادی طالب امروزی با ماهیت "بنیادگرایی" مرحله ی "نظام مندی" آن نگاه میکند. در حالیکه گروه بنیاد گرای النقاطی طالب در درازای ده سال گذشته با بینش دینی- سیاسی القاعده در پیوند ناگسستنی قرار گرفته و به یک بخش از گروه های جهادی بین المللی مبدل گردیده است. در اخیر غرب به سیر انکشاف سیاسی-دینی در مناطق قبایلی پاکستان کم بها داده و مبارزه درین منطقه را به حملات هوایی "هواپیما های بدون سر نشین" متمرکز نموده است؛ بی خبر ازین که مناطق قبایلی امروز، در اثر پرکاری عمیق نظری و تلاش های عملی القاعده، به مرکز دهشت افگنی تبدیل گردیده است. ساختار های قومی و قبیله ای مضمحل شده اند و تحریک اسلامی پاکستان در مبارزه بی امان با نیرو های سنتی قومی دست بالایی یافته است. در نتیجه بینش "ثبات سیاسی" از طریق اشتراک گروه جهادی طالب در قدرت مرکزی در کابل از بدو مرحله عاری از درایت سیاسی بوده و محکوم به شکست دیده میشود. واگذاری مناطق شرقی و جنوبی کشور به گروه طالب منجر به دو خطر خواهد گردید که اتحاد ملی کشور را تهدید مینماید: نخست اینکه حاکمیت طالب در مناطق پشتون نشین ضربه تاریخی بر انکشاف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پشتون ها را با خود داشته و منجر به انکشاف نامتوازن و خطرات ناشی از آن برای سراسر کشور خواهد گردید. در حین حال این اقدام در واقع به معنی "تجزیه" کشور و انکشاف نا مطلوب ناشی از آن تلقی میگردد.

نظریه "ثبات سیاسی" در خدمت بر آوردن اهداف راهبردی درین اواخر در جنبش های آزادیخواهی جهان عرب بخوبی مشاهده میشود. سیاست غرب در قبال کشور های بنیاد

گرای خلیج و بویژه عربستان سعودی نمونه ازین راهبرد خوانده میشود. متلاشی کردن قیام "میدان مرجان" در بحرین، حتی با دستیاری نیرو های سرکوبگر عربستان سعودی و "شورای همکاری خلیج" هرگز با واکنش غرب در جهت هواداری از جنبش مردم سالاری رو برو نگردید. (55) این نظر غرب تنها بر پایه راهبردی کوتاه مدت استوار بوده و در دید دراز مدت به قیمت گزاف، حتی برای خود جهان غرب تمام میشود.

2.4. اعمال گروه طالب منافی با اصول جامعه مدنی

سیاست تخریبی گروه جهادی طالب امکانات هر نوع گفتگوی سیاسی و زمینه سازی "آشتی ملی" را نفی مینماید.

1) نظر به تحارب دهه اخیر گروه طالب که التقاطی فکر مینماید از یک طرف با پیروی از اصل "حاکمیت تک قومی" باشندگان غیر پشتون سرزمین کوهپایه های هندو کش را "اجنبی" شمرده و باساس آن از جمله خواهان اخراج تاجیک ها به تاجکستان، ازبک ها به ازبکستان بوده می باشند و از هزاره ها میخواهد که یا "مسلمان شوند" و یا افغانستان را ترک گویند. ملا عمر فتوی میدهد که گرفتن دختران و زنان هزاره بمتابه کنیز اشکال دینی ندارد.

2) گروه طالب با نظام مردم سالاری که باشندگان سرزمین هندوکش بحیث "شهروند" و باساس رای دهی و را گیری سر نوشت کشور شان را تعیین نمایند، به مخالفت بر خواسته و همچو نظامی را، بزعم خودش خلاف شریعت اسلامی میداند. نظر به عقیده آنها مردم افغانستان بحیث "امت اسلام" اهلیت آنرا ندارد تا نظام سیاسی خویش را خود تعیین کنند، بلکه تنها "علمای کرام"، منتخبه آنها میتوانند "امیر المومنین" را تعیین نمایند.

3) گروه طالب بنام جهاد به کشتن و قتل مردم عوام بسنده نکرده بلکه گلوی مقتولین را بریده سر های شان را از بدن های شان جدا کرده و به نمایش عام میگذارد. گروه طالب بر بیمارستان ها حملات انتحاری انجام داده و حتی زخمی ها را از بیمارستان کشیده و به ضرب گلوله از پا در میآورد. گروه طالب، بنابر خصلت ظالمانه اش و با پیروی ازین اصل "هر که با ما نیست، دشمن ماست"، حتی ملا های سنتی و فضلالی دینی دیگر اندیش را با حملات انتحاری به قتل میرساند. این گروه بدون مروت اسلامی و ترحم بشری دختر هشت ساله را با مواد منفجره در خدمت "جهاد" خویش قرار داده و بدن آنرا بحیث بم زنده پارچه پارچه مینماید

4) گروه طالب، به تنگ نظری عقیدتی و فهم سفت دینی اش، بدون مراعات اصول شریعت که ایجاب اظهارات چشم دید شاهدان عینی باشد، حتی زنان حامله را بجرم "روابط جنسی نا مشروع" نخست مستحق "چندین دره" دانسته و پس از آن سنگسار مینماید. گروه طالب "بریدن بینی" زن متهم به "روابط نامشروع" را امر شرعی تعبیر مینماید.

5) گروه طالب به اساس پیروی از سیاست "تبعیض جنسیتی" و تفکر "مرد سالاری"، دختران و زنان، یعنی نصف از باشندگان افغانستان را از هر نوع حقوق مدنی محروم نموده به آنها اجازه آموزش، تحصیل و کار نداده و حتی مانع بیرون رفتن بدون محرم از خانه های شان میگردیدند. طالبان نمی گذارند که زنان به "حمام" بروند. باینترتیب طالبان زنان را در چهار دیواری خانه های شان به زندان ابد محکوم مینمایند.

6) گروه طالب در دور "نظام مندی" خویش سرزمین هندوکش را به لانه دهشت افگنی بین المللی تبدیل کرده و حاضر بود تا بخش هنوز هم ویران نشده افغانستان را قربانی اسامه بن لادن، رهبر سازمان دشت افگن القاعده نماید، ولی او را تسلیم نکند. این گروه تا امروز از اعمال "القاعده" فاصله نگرفته است و آنرا تقبیح هم نکرده است. برعکس در پیروی عقیدتی خویش، خود به حملات دهشت افگنی با تعبیر روش سلفی دست میزند.

7) گروه طالب آواز دلنواز موسیقی و زمزمه های دلپذیر هنری را ممنوع قرار داده، "میله گل سرخ" را غیر اسلامی خوانده، "کتاب سوزی" را وجیهه دینی ساخته و با تخریب مجسمه های بامیان میراث تاریخی و فرهنگی کشور را با خاک یکسان نموده است.

8) گروه طالب با دستیاری حلقه های بنیاد گرای بیرونی و بو یژه با پشتیبانی استخبارات نظامی پاکستان (ISI) روزانه در سرزمین هندوکش آشوب بر پا مینماید و بمثابة ابزار زور "اسلام آباد" تبدیل گردیده است.

با در نظر داشت این نکات، آیا در روند "گفتگو" با طالب کدام تضمینی وجود دارد، که کادرهای طالبی یک قدم ولو کوچک هم باشد ازین اعمال خویش عقب نشینی کنند؟ اگر بحث روی این باشد که بخشی از "نیرو های نرمش پذیر" طالبان را از هسته مرکزی آنها جدا نمود، این نکته در عمل بدون "شورای عالی صلح" نیز تطبیق گردیده است. آیا یک سری از وزرا، دیپلمات ها و کادر های مهم اسبق طالبی، حتا تا سطح شورای ملی افغانستان افتخار عضویت را نیافته اند و عده دیگر به مصارف حکومتی در خانه های مجلل در کابل بود و باش ندارند؟

دهشت افگنی طالبی بیانگر این پدیده است که "گفتگو" با طالب، در چهارچوب موجود دور از درایت سیاسی مردم سالاری بوده و در بهترین صورت منجر به تقویت و رشد نظام اقتدارگرای دینی می گردد که در اثر آن سرزمین کوهپایه های هندوکش، دوباره به محل تجمع و پناه گاه گروه های افراطی و حلقه های دهشت افگنی مبدل خواهد گردید. جایگاه گروه رهبری طالب در "دادگاه بین المللی جنایات جنگی در دن هاک" بوده و در آنجا باید با آنها محاسبه حقوقی و تصفیه حساب تاریخی صورت گیرد.

برای بیرون رفت از بحران موجود، افغانستان به یک طرح صلح گسترده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیاز دارد که از یک طرف در برگیرنده ابعاد رشد دموکراسی، انکشاف متوازن سمتی، امحای فساد اداری و از بین بردن وابستگی به "اقتصاد مواد مخدر" و در فرجام حاوی تدابیر آگاهانه و فعال در راستای "ملت شدن" باشد. از سوی دیگر این راهیافت بایست در چارچوب "همکاری های منطقی" از طریق ایجاد و پیاده کردن تدابیر "اعتماد سازی" با "خواست های امنیتی" و "علائق اقتصادی" کشور های همسایه در هماهنگی قرار گیرد.

نتیجه گیری

گروه طالب با شیوه کار التقاطی اش از یک نیروی "نظام مند" تحمیلی بیرونی به یک گروه آشوبگر سیاسی و ابزار راهبردی حلقه های مختلف تبدیل گردیده است. حملات دهشت افکنی، نادانی سیاسی و عدم درک سالم فرهنگی گروه طالب از بدو امر متضاد، دو وجهی و رسوا پیشه بوده است. چیزی که گروه طالب بنام "اسلام" پیاده کرده، در بخشی از نکات با "اسلام" در تضاد قرار داشته و در بخش دیگر که گویا به نام روحیه "پشتون ولی" عملی گردیده است، با واقعیت های رسوم و عادات سنتی پشتون ها هماهنگ نمی باشد. باین ترتیب عملکرد های گروه طالب خود کامه و خود ساخته بوده و آینه نادانی یک جنبش گمراه سیاسی-اجتماعی می باشد؛ که با توسل به زور می کوشد سرزمین کوهپایه های هندوکش را به عصر حجر برگرداند.

بنابر آن، گروه طالب در بر گیرنده جریانی است که از نگاه نظامی مهاجم، از نگاه دینی ستیزه جو، از نظر درک اجتماعی نادان، از نظر فرهنگی گذشته گرا و از نگاه ادعای سیاسی تک قومی عمل مینماید. چریک های طالب به مثابه یک "جنبش گروه التقاطی"، مانند گذشته بزرگترین مانع استقرار سیاسی در کشور میباشند. در نتیجه هر گروه و حلقه ای که به هر نام و نشان هم باشد در همسویی با این گروه گذشته گرا عمل کند، مسوولیت تاریخی از دست دادن آخرین فرصت نوسازی توام با آشتی ملی و ملت شدن در سرزمین هندوکش را بر دوش خواهد کشید.

رویکرد ها

EPD, 514,27.09.96,200. (1)

Neamatuollah Nojumi, *The Rise of The Taliban in Afghanistan*, Palgrave, (2)
New York, 2002, 154 .

(Reuter, Deutsch, 04.10.96,235 (3)

Ira Lapidus, *A History of Islamic Societies*, , Cambridge University (4)
Press, 1988, 721

- Nikki Keddi, An Islamic Responce to Imperialism, California, USA, (5)
1983, 53-57
- (6) Bassam Tibi, Al Muammer, , Die Verschwörung, - Das Trauma
arabischer Politik, DTV; München, 1998, 168-169
- Said Musa samimy, Afghanistan, Tragödie ohne Ende?, (7)
HORLEMANN Verlag; 2003, 276
- Ahmad Rashid, Taliban, Afghanistans Gotteskrieger und der Dschihad, (8)
Droemersche Verlagsanstalt, München, 2001, 356
- www.kabul.express/Dokumente . (9)
- (10) محمد اکرام اندیشمند، سالهای تجاوز و مقاومت، انتشارات رسالت، 8313، ص 276
- Ethnic Cleansing in Mazar: Eye Witnesses Stories, Cooperation (11)
Centre for Afghanistan (CCA), Human Rights Department, Peshawar,
September 1989, P. 3-9
- Human Rights Watch, 1999, P.5 (12)
- Amnesty International, (13) 1998,9
- Michael Sheridan, in: The Sunday Times, November 1.1989 (14)
- (15) همانجا
- (16) ضرب الاسلام، پیشاور، سال 1998، شماره یک
- (17) اندیشمند، همانجا، ص 274
- (18) جمیل الرحمن کامگار، حوادث تاریخی افغانستان، بنگاه انتشارات میوند کابل 1384، ص 417
- Said Musa Samimy, Ebenda, 122-123 (19)
Reuter, deutsche, 09.12.97 (20)
(Reuter, Asien, 05.06.97) (21)
- (22) سید بهالدین مجروح، سیاست افراطی طالبان تحت پوشش سرعت، پیشاور، 1998، ص 34
- John Pynchon Holms, Terrorism – Today’s Biggest Treats To (23)
Freedom, Kensington Books, New York, 1989, 28
- www.whitehouse.gov (24)
- (25) جمیل الرحمن کامگار، حوادث تاریخی افغانستان، بنگاه انتشارات میوند کابل 1384، ص 421
- Directores of Inter-Services Intelligence, USA 2010,33 (26)
- (27) همانجا
- (28)
- Steffan Tanner, Afghanistan, A Military History From Alexander The Great
to The Fall of The Taliban, De Capo Press, USA, 2003,S.292
- (29) پرویز مشرف: در خط آتش، بنگاه انتشارات میوند، کابل 1385، ص 312
- Jalil Roshandel, Jihad and International Security, PALGRAVE) (30)
MECMILLAN, N.Y. 2006,71
- (31) همانجا، ص 73
- 32) همانجا
- I:\Texte\afgahnistan\ahmad wali krzai\explosion in mousque.htm (33)
- Shahzad, Syed Saleem, Insie Al Qaeda and The Taliban – Beyond) (34)
Bin Laden and 9/11, Pluto Press, London 2011, s. 90-96)li
- International Herald tribune, 11 August, 2010, (35)

http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2010/08/08/AR2010080801338.html?wpisrc=nl_politics

همانجا (36)

)http://www.focus.de/wissen/bildung/afghanistan_aid_111731.html (37)
(38)

<http://translate.google.de/translate?hl=de&langpair=en%7Cde&u=http://www.npr.org/templates/story/story.php%3FstoryId%3D104263248>
)<http://rcanfield.blogspot.com/2006/09/hakim-taniwal.html> (39)

(40)

Murders 26 'Collaborators': New (4) (Brian Hutchinson, "Taliban . Operation Begins," National Post, December 20, 2006.)
(41)

<http://unama.unmissions.org/Default.aspx?tabid=1741&ctl=Details&mid=1882&ItemID=9955>

www.kabulpress.org) (42)

همانجا (43)

همانجا(44)

Amir Mir, US bombs in on al-Qaeda's new head, in www.atimes.com() (45)

Stephan Grey, die Banden von Kandahar, in: Le MONDE **(46)**

diplomatique, Juni 2010, S.6-7

.(47)

http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan/2011/06/110630_k01_nato_haq_qani_ismael.shtml

<http://www.spiegel.de/politik/ausland/0,1518,druck-771216,00.html> (48)

(49)

<http://www.nytimes.com/pages/world/asia/index.htm>

Press Room, US Department of Treasury, July 22 2010, TG-782)) I **(50)**

همانجا (51)

USA vermuten Geldgeber der Taliban in den Golfstaaten, in (52)

www.spiegel.de)

Times online, May 31, 2010) (53)

www.dawn.com و www.guardian.co.uk (54)

(55) سید موسی صمیمی، عربستان سعودی در نشئه تدارکات بهترین جنگ افزارها در
<http://www.goftaman.com/daten/fa/index.htm>